

چشمه
سلسله فیروازات تشکیلاتی پایگاه مضماری

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

به قلم شهید دکتر مصطفی چمران



بستری برای به اشتراک گذاشتن مطالب ناب تشکیلاتی

www.mezmar.ir

@mezmar_ir



مقدمه

امام موسی صدر، یکی از شخصیت های اسوه و اسطوره تشکیلات ساز محسوب می شود که جای دارد سیره عملی و نظری این اسوه تشکیلاتی با دقت کامل بررسی شود و در این زمینه کتاب های فراوانی نوشته شود.

از نکات حائز اهمیت در مورد سیره تشکیلاتی امام موسی صدر این است که ایشان در شرایطی کاملاً به هم ریخته وارد لبنان می شود طوری که دولت لبنان، شیعیان را اصلاً در شمار مردم عادی لبنان هم به حساب نمی آوردند و کاملاً تحت ظلم احزاب چپ و راست قرار داشتند. در چنین شرایطی، رصد و پایش حرکت تشکیلات ساز امام موسی صدر در ایجاد تحول در شیعیان و سازماندهی آنها در راستای دستیابی به حقوق حقه آنها بسیار مفید و قابل الگو گیری است.

اولین چیزی که ایشان اجرایی می کند، شناخت ریشه و بنیان شکل گیری این ظلم است و آن چیزی نیست جز فقر شیعیان. شیعیان لبنان بخاطر فقر و بدبختی که دارند مجبور می شوند تن به ظلم و ستم های احزاب چپ و راست بدهند تا زندگی شان تامین شود. بر همین اساس، امام موسی صدر، به فکر تاسیس پنج تشکیلات می افتد تا اولاً مسیر اقتصادی آنها را هموار کند، ثانیاً آنها را از وابستگی به احزاب ظالم نجات دهد و مهمتر از همه یکپارچگی شیعیان را و قدرت آنها را استحکام بخشد. سپس بر اساس یک برنامه ریزی قوی، با کمک شهید چمران مجلس اعلای شیعیان را تشکیل می دهد و حرکت محرومین و سازمان نظامی امل را پایه ریزی می کند.

روایت تشکیلاتی زندگی اسوه تشکیلاتی چون امام موسی صدر را کسی جز

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

اسوه و اسطوره ای که سالها در کنار او فعالیت داشته است نمی تواند روایت کند. و چه کسی بهتر از شهید چمران.

لذا بر آن شیدم تا دین تشکیلاتی شماره ۱۲ را به روایت زندگی تشکیلاتی امام موسی صدر اختصاص دهیم که به قلم شهید دکتر چمران آماده شده است. شهید چمران در کتاب «لبنان»، فصل پنجم را تحت عنوان «ورود امام موسی صدر به لبنان و آغاز مبارزات او» اختصاص داده است که پس از سه مرتبه مطالعه این مطالب، بر آن شدم این فصل را در قالب مطلبی مستقل تحت عنوان «روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان» آماده کنیم و در اختیار مخاطبین محترم پایگاه مضماری قرار دهیم.

باشد که با مطالعه این جزوه و آشنایی با اسوه های تشکیلاتی خود، بتوانیم با انگیزه ای بالا، حرکت تشکیلاتی خود را در راستای ایجاد تمدن نوین اسلامی، تقویت کنیم.

پایگاه مضماری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

موقعیت خانوادگی و تحصیلی

امام موسی صدر حدود بیست سال پیش، از ایران به لبنان می رود. مردی از خانواده نبوت، از آل بیت علیهم السلام. پدرش آیت الله صدر، بزرگترین مرجع تقلید زمان خود در قم بود که پس از وفات در جوار حرم مطهر حضرت معصومه (س) در قم مدفون شد. اسماعیل صدر نیز از بزرگترین مراجع زمان خود بود که در نجف اشرف زندگی می کرد و از نظر تقوا و علم و پاکی نمونه ای در تاریخ است. پس از چند نسل تبارش به یکی از بزرگترین دانشمندان شیعه لبنان به نام سید شرف الدین می رسد، که مزار او هم اکنون در لبنان موجود است. او از بزرگترین علمای سلسله تشیع جنوب لبنان، در منطقه جبل عامل بود. حتما می دانید که پسر عمویش آیت الله سید محمد باقر صدر، رهبر و مرجع عالیقدر شیعیان عراق بود، که انقلاب اسلامی عراق را رهبری می کرد و با پشتیبانی او از انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی، همراه خواهر عالیقدرش بنت الهدی که بهترین نویسندگان عراق بود، زیر شکنجه صدام سفاک شهید شدند. بنابراین دودمانش و نسلش دارای چنین اعتباری بود. بین دوستان و همدرسانش، به داشتن چنین خصوصیتی معروف بود. از همکلاسان و همدرسان او آیت الله بهشتی و آیت الله موسوی اردبیلی و افراد معروف دیگری هستند که از نظر علمی و شهرت، در حال حاضر در ایران بینظیرند. امام موسی در فلسفه بسیار قوی بود. خود من علاقه شدیدی به فلسفه دارم و گه گاهی با بزرگان روبرو می شوم، مباحث فلسفی را طرح و کم و بیش آنان را با سوالات و مناقشات فلسفی اذیت می کنم. به یاد دارم با امام موسی صدر نیز چند بار بحث فلسفی

شروع کردم، ولی وی در عرض مدتی کوتاه مرا محکوم می کرد و من دیگر نمی توانستم کلمه ای بر زبان برانم. احساس می کردم که قدرت فلسفی او آن قدر زیاد است که در کمتر کسی دیده ام. از خصوصیات او این بود که اولین طلبه ایست که وارد دانشگاه تهران شده و در دانشکده حقوق فوق لیسانس در اقتصاد گرفت، آن هم در زمان اوج مبارزات ملی شدن صنعت نفت که از مبارزات ضدامپریالیستی ملت ایران بود، در میان تظاهرات و کشمکش های سیاسی و مبارزه های سخت، یعنی نه فقط از قم و نجف کسب فیض کرده است، بلکه در دانشگاه آن روز تهران، با افکار انقلابی و احساسات و مبارزات دانشجویان نیز آشنا شده است. من خود آن زمان در دانشگاه تهران درس می خواندم و در جریان مبارزات ضد طاغوت و ضدامپریالیستی دانشگاه قرار داشتم و شاهد حوادث خونباری نظیر شانزده آذر بودم که طی آن سه نفر از دانشجویان دانشکده ما (دانشکده فنی) درمقابل دیدگان ما به شهادت رسیدند.

او اولین کسی است که یک مجله علمی اسلامی تأسیس کرده، به نام «مکتب اسلام» که حتی امروز هم در قم منتشر می شود. خود آقای «صدر» در روزگار جوانی مقالات متعددی در این مجله نگاشته است، که سلسله مقالات او درباره اقتصاد اسلامی بعداً بصورت کتابی منتشر شد.

سفر امام موسی به لبنان و جانشینی رهبر شیعیان لبنان

آقای «صدر» در همان ایامی که به آموختن درس های دینی خود اشتغال داشت، سفری به لبنان کرد. رهبر شیعیان آن روز لبنان «سید عبدالحسین شرف الدین» از موسی صدر بسیار خوشش آمد و او را وصی، و جانشین خود معرفی کرد. اتفاقاً پس از یکی دو سال (۱۹۵۹) آن سید جلیل القدر فوت کرد و شیعیان جنوب بر

حسب توصیه و وصیت آن رهبر دینی، به ایران آمدند و آقای صدر را با اصرار زیاد به لبنان بردند.

چنین شخصیتی با چنین نبوغ و چنین سابقه ای رهسپار لبنان می شود. ظلم ها و جنایت ها و دربه دری ها و تحقیرها و فلاکت های مادی و معنوی را میبیند. تصور کنید چگونه می تواند تحمل کند؟ او به محض ورود به لبنان به منطقه «جبل عامل»؛ منطقه مقدس شیعیان در جنوب لبنان می رود و در شهر «صور» بزرگترین شهر جنوبی «جبل عامل» اقامت می گزیند و امام مسجد می شود.

ایجاد پنج تشکیلات تربیتی برای شیعیان

در مقابل فقر و فلاکتی که شیعیان را محاصره کرده بود، فوراً به این فکر می افتد که باید تأسیساتی به پا کرد تا راه های اقتصادی را به شیعیان آموخت.

مدرسه صنعتی جبل عامل

بنابراین پنج مؤسسه در عرض چند سال در جنوب لبنان به پا کرد که بزرگترین آنها مدرسه ایست به نام مدرسه «صنعتی جبل عامل» که خود من هشت سال مدیر این مدرسه بودم. این مدرسه، مدرسه ایست متعلق به یتیمان و محرومان و مستضعفان شیعه که اکثر آنها خانواده شان مورد هجوم اسرائیل قرار گرفته و پدر و مادر شان کشته شده اند. این فرزندان یتیم، در این مدرسه شبانه روزی بطور مجانی درس می خوانند و هفت رشته فنی مهم مانند نجاری، آهنگری، جوشکاری، برق و الکترونیک و ماشین های کشاورزی و غیره را می آموزند و هنگامی که درس خود را پس از چهار سال تمام کردند، وارد اجتماع می شوند و حقوق مکفی دریافت می کنند تا بتوانند خانواده خود را اداره کنند.

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

این یکی از مدارس عالی است که در جنوب لبنان از هر حیث بی نظیر است. از نظر عظمت و از نظر کیفیت درس. در اکثر سال ها شاگردان اول لبنان از این مدرسه فارغ التحصیل می شدند. شاگردانی که از نظر علمی و از نظر فکری و تئوری در لبنان بی نظیر بودند. شاگردانی که با کار خود در جوشکاری، تراشکاری، در ماشین و غیره در سرتاسر لبنان سرآمد دیگران بوده اند. حتی من به خاطر دارم که می خواستیم عده ای استاد بپذیریم، عده زیادی از مدارس مسیحیان و حتی از اروپا آمدند. من می خواستم که این استادان را امتحان کنم. برای امتحان آنان به یکی از شاگردان مدرسه خود گفتم که آنان را روی ماشین تراش امتحان کند. شاگرد مدرسه ما که شاید سال سوم بود، از استادی که از خارج آمده بود، به مراتب قوی تر و توانا تر بود. البته یکی از علل این بود در این مدرسه فقیر و محروم، برای آنکه امور خود را اداره کنیم، مجبور بودیم که برای خارج از مدرسه کار کنیم، یعنی مثلا در و پنجره بسازیم و بفروشیم. بنابراین این شاگردان مجبور بودند که برای بازار در و پنجره بسازند. کسانی که در جوشکاری کار می کردند به اندازه صد برابر شاگردان در مدارس دیگر، حتی تا نیمه شب و همچنین در روز تعطیل کار می کردند. یا اینکه در قسمت ماشین های تراش پیچهای بزرگ می ساختیم و به خارج می فروختیم، تا مقداری از خرج ما را تأمین کند. بنابراین یک شاگرد مدرسه، بیش از پنجاه یا شصت پیچ می ساخت. او حتی با چشم بسته می توانست پیچ بسازد. در حالی که خود من که از دانشکده فنی و مهندسی فارغ التحصیل شده ام به یاد دارم فقط در عمر خود در دانشکده فنی، یک پیچ تراشیدم؛ زیرا آهن و فولاد آن و ماشین تراش خرج دارد. اما از آنجا که در این مدرسه این پیچ ها را به خارج می فروختیم، هر شاگردی بین صد تا دویست پیچ - هر چقدر که می توانست - حاضر بود

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

بسازد. بنابراین آنقدر توانا می شد که حتی استادان خارجی به این شاگرد امتحان می دادند.

من گفته بودم که اگر استادی بیاید و بتواند در مقابل شاگرد ما امتحان بدهد، او را به استادی می پذیریم. این قانون مدرسه ما بود. همیشه بهترین شاگردان لبنان از این مدرسه فارغ التحصیل می شدند. البته مدرسه ای نبود که فقط در درس و تکنولوژی سرآمد دیگران باشد، بلکه مدرسه ای بود که کارگاه ایدئولوژی ما به شمار می رفت. نماز جماعت و کلاس های ایدئولوژیک و کادرهای سازمانی در مدرسه برقرار بود.

همان اوانی که دانشجویان وارد مدرسه می شدند، با فنون مبارزاتی و جنگ های چریکی آشنا می شدند. گاه گاهی که اسرائیل حمله می کرد این شاگردان به اصرار می خواستند کلاس را ترک کنند و به صحنه جنگ بروند. ۱۵ نفر از شاگردان و استادان این مدرسه در خلال جنگ علیه اسرائیل و علیه فالانژیست ها به شهادت رسیدند. مدرسه ای کوچک که ۱۵ شهید داده است و رزمندگانی تربیت کرده است که در جنگ های چریکی در سرتاسر لبنان بی نظیر هستند؛ ستارگانی که هیچ کس نمی توانست در مقابل آنان مقاومت کند.

خود من هشت سال مدیریت این مدرسه را به عهده داشتم. بزرگترین پایگاه ما همین مدرسه بود. اسرائیل بارها این مدرسه را زیر آتشبار خویش فرو کوبید. توپهای سنگین ۱۷۵ میلی متری اسرائیل در وسط مدرسه فرو می آمد و ساختمان ها را خرد می کرد و می لرزاند. از طرف دیگر مزدوران کثیف [رژیم بعث] عراق، که بعداً درباره آنها بیشتر سخن خواهم گفت، بارها به این مدرسه حمله کردند و با راکت و موشک این مدرسه را در هم کوبیدند. یعنی نه تنها راستیها و اسرائیلی ها این مدرسه را مورد هجوم قرار می دادند، بلکه چپی ها، کمونیستها

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

و مزدوران عراق نیز چندین بار این مدرسه را مورد هجوم قرار دادند و عده ای از بزرگان مدرسه را کشتند. دربان مدرسه، معلم مدرسه و دیگران را به رگبار گلوله بستند و به شهادت رساندند. در جنگ های خونینی که درگرفت، همیشه این شاگردان کوچک اسلحه به دست می گرفتند و در پشت سنگر علیه مهاجمان —چه مزدوران عراق و چه اسرائیل— می جنگیدند و این بزرگترین افتخار آنها بود.

به یاد دارم دو سال پیش (۱۹۷۸) که اسرائیل به جنوب لبنان حمله کرد، همه گریختند و جنوب لبنان را ترک گفتند، حتی فلسطینیها نیز جنوب لبنان را ترک کردند. چند اردوگاه بزرگ فلسطینی در جنوب لبنان وجود داشت که در این اردوگاه های بزرگ یک آدم هم دیده نمی شد. زن و بچه، کوچک و بزرگ، حتی رزمندگان آنها گریختند. حتی عده ای از رزمندگان آنها اسلحه های خود، آرپی جی و مسلسل خود را در زیر تشک شاگردان ما مخفی کردند و گریختند. اما عده ای از همین بچه های کوچک ماندند، جنگیدند، مبارزه کردند و با آنکه می دانستند کشته می شوند، ولی ترجیح دادند که در مدرسه خود بمانند و بمیرند. برای ما چقدر سخت بود که به این بچه ها بگوییم برای حفظ جان خود مدرسه را ترک کنند و به خانه خود بروند، یا از مدرسه دور شوند. آنان گریه می کردند، اشک می ریختند که ما باید بمانیم و به شهادت برسیم.

در خلال جنگ های داخلی لبنان تقریباً همه مدارس لبنان بسته بود، ولی این مدرسه باز بود و به کار خود ادامه می داد؛ زیرا این شاگردان حاضر نبودند مدرسه را ترک گویند. البته اگر هم مدرسه را ترک می گفتند، اغلب جایی نداشتند که بروند. خانه و کاشانه ای نداشتند؛ زیرا اغلب آنها یتیم بودند. من ترجیح می دادم که در مدرسه بمانند تا لاقال نان و آبی و یا خوابگاهی داشته باشند. درحالی که

توپخانه سنگین و بمب افکن های اسرائیل، مدرسه را می کوبید و ساختمان های مدرسه، شیشه های مدرسه، در و پنجره مدرسه درهم فرو می ریخت، همین بچه های کوچک می ماندند، چنین افرادی با چنین مشخصاتی در زیر آتش مقاومت می کردند و نمی گریختند. در هر حال این مدرسه ای است نمونه در جنوب لبنان، که خود هشت سال مدیریت این مدرسه را به عهده داشتم و از این مدت داستان ها دارم. خانه من در مدرسه بود. مرکز ما و پادگان ما، مرکز تعلیمات ما، مرکز فرماندهی ما، در همین مدرسه بود. به همین علت بود که اسرائیل و دست راستی ها و دست چپی ها، همگان، از هر طرف به این مدرسه حمله می کردند و آن را می کوبیدند.

این مدرسه، مدرسه ای بود برای پسران که از سن یازده -دوازده سالگی، تا سن پانزده - بیست سالگی در این مدرسه درس می خواندند و فارغ التحصیل می شدند و به دنبال کار می رفتند، تا به خانواده خود کمک کنند.^۱

^۱ شهید چمران، در ادامه معرفی مدرسه، داستانی زیبا از جدال با یکی از پدران شاگردان مدرسه آورده است که بدلیل اینکه سیر مطالب حفظ شود آن را در پاورقی آوردیم:

جدال با پدر یکی از شاگردان مدرسه!

یکی از شاگردان خوب رشته مکانیک که یتیم نبود، در مرخصی ایام عید فطر، به جای آنکه به خانه برود، رهسپار محور جنگ «بنت جُبیل» شد تا دوشادوش برادران دیگر خود در دفاع از خاک و شرف خود علیه اسرائیل و کتائب بجنگد. خانواده شاگرد از غیبت او ناراحت شده به مدرسه مراجعه کردند و او را نیافتند! و بالاخره دریافتند که فرزند آنها به جنگ رفته است. با عصبانیت به مدرسه آمدند و مسئولین مدرسه را به باد ناسزا گرفتند. پدر شاگرد گفت: «من پسرم را برای درس به

مدرسه فرستاده ام نه برای جنگ» و همه کتاب ها و لباس های او را برداشت و برای همیشه فرزندش را از مدرسه بیرون برد و من نیز با اخراج او از مدرسه موافقت کردم. دو هفته بعد پدر با چند واسطه بازگشت و گفت فرزندش از خانه گریخته و باز به محورهای جنگ رفته است و خواهش داشت که من وساطت و یا نصیحت کنم و پسرش را به خانه پدریش بازگردانم. برای من بسیار سخت و ناراحت کننده بود که باز بینم مردی جبان و خودخواه فرزند شجاع و مسئولش را تویخ و تکفیر می کند و به مدرسه ای که این چنین تأثیری بر روحیه شاگرد گذاشته است ناسزا می گوید. با او شروع به صحبت کردم و عقده های درونی خود را خالی نمودم. پدر شاگرد و واسطه ها را به باد انتقاد گرفتم و گفتم: «آرزو می کردم که شرافت و احساس مسئولیت و حس فداکاری و ایمان جوانان شما کمی در شما پدران و بزرگان تأثیر می کرد و شما کمی از فرزندان از جان گذشته خود درس می گرفتید. جای تعجب است که فرزندان شما با کمال رضا و رغبت، همه چیز خود را فدا می کنند و با کمال رشادت از شرف و کرامت وطن خود دفاع می نمایند، ولی شما پدران، به جای آنکه خدا را شکر کنید، این طور دیوانه وار حق و حقیقت را به باد ناسزا می گیرید.

ما در مدرسه، کسی را به سوی جنگ نمی فرستیم و به هیچ وجه شاگردان را از کلاس بیرون نمی کشیم که به محور جنگ روانه کنیم، ولی شاگردان می بینند که مدیرشان شخصاً به صحنه جنگ می رود و فداکاری می کند، بهترین استادان مدرسه به صحنه قتال می روند و پاس می دهند. آنان می بینند که این مدرسه فدائیان زیادی قربانی راه خدا کرده است، به یاد می آورند که بهترین استادان و شاگردان مدرسه به شهادت رسیده اند و عده ای دیگر آثار جراحت جنگ را با خود حمل می کنند، مدرسه ای که مؤسس آن امام موسی صدر، رمز طایفه شیعه و استمرار مبارزه حسینی است. آنان می بینند که قهرمانان «امل» با صورت گرد آلوده، ولی با اراده ای آهنین و گاهی با بدن خونین به مدرسه می آیند و می روند، آنان می بینند که هر چند گاهی یکی از قهرمانان «امل» به

شهادت می رسد و مراسم بزرگداشت آن شهید در میان شور و غوغایی از عشق و احترام

و هیجان برگزار می شود، می بینند که اکثریت مردم ذلیل و ترسو و بی شخصیت و مصلحت طلب گریخته اند و صحنه را برای دشمن خالی کرده اند. می بینند که عده ای از افراد افراطی، با پول و سلاح بیگانه تیشه به ریشه وطن، استقلال و سرنوشت خود می زنند و از روی جهل و یا مصالح شخصی به ملت خویش خیانت می کنند. شاگردان این مدرسه همه حقایق را می بینند و می فهمند و احساس مسئولیت می کنند و به عنوان واجب کفایی وارد معرکه می شوند تا مسئولیت میهنی و تاریخی و انسانی خود را به انجام برسانند. اینان خود با رضا و رغبت، با اراده و تصمیم شخصی اسلحه به دست می گیرند و به محورهای جنگ می روند و شهادت را با آغوش باز استقبال می کنند، تا راه صحیح و مستقیم را به همه نشان دهند، تا عملاً مسئولیت و وظیفه را به همه مردم معرفی کنند و اگر به شهادت رسیدند، با خون پاک خود مردم خفته و ذلیل و مصلحت طلب را بیدار سازند.

این جوانان ارزنده ترین و مخلص ترین و پاکترین ثمره های تاریخ دراز و زجرآلود شیعه هستند و به حق، شیعه حسین و علی (علیهم السلام) به حساب می آیند. آنان پرچم شهادت حسینی را به دوش می کشند و راه پرافتخار رسالت ما را روشن می کنند... و چقدر سخت و ناراحت کننده است که پدرانی همچون شما، چنین فرزندان پاک و ارزنده و از جان گذشته را توییح کنند! راستی که ظلم و بی انصافی است! خدا شما را نمی بخشد. تاریخ شما را نمی بخشد، علی (ع) شما را نمی بخشد، حسین (ع) شما را نمی بخشد، خون شهدای شیعه در خلال سال های ظلم و بدبختی شما را نمی بخشد.

چه خوب بود اگر شما، ای پدران! از این فرزندان پاک و شجاع و از جان گذشته خود درس شرف و کرامت و انسانیت می گرفتید و به چنین فرزندان افتخار می کردید و برای همیشه یوغ ذلت و اسارت و بدبختی را می شکستید و این چنین در برابر دشمن

تشکیل سه مؤسسه برای دختران

مؤسسه صنعتی «جبل عامل»، مدرسه ای بود برای پسران، ولی برای شما نکته دیگری بگویم، که امام موسی صدر سه مؤسسه دیگر برای دختران بوجود آورد. زیرا مسئله دختران در جنوب لبنان بسیار وخیم تر از پسران بود. شاید بدانید که بیروت عشرتکده خاورمیانه و شیخ نشین های عرب بود. بیروت، سوئیس خاورمیانه به شمار می رفت.

۸۵٪ از فاحشه های بیروت راه دختران شیعه جنوب لبنان تشکیل می دادند. دخترانی که از روی فقر و فلاکت به بیروت می آمدند تا کلفتی کنند، ولی آهسته آهسته به دامان فساد کشیده می شدند و دیگر نمی توانستند به خانواده خود بازگردند. این امر، امام موسی صدر را به شدت رنج می داد. برای آنان باید کاری انجام می شد. چگونه می توان اجازه داد که این دختران معصوم به مرکز این فساد کشانده شوند و این چنین تباه و نابود گردند. بنابراین امام موسی صدر مدرسه ای برای آنان به پا کرد به نام «بیت الفتاه» [خانه دختران] که در آن به این دختران خیاطی و هنرهای دستی می آموختند. این دختران پس از فارغ التحصیل شدن می توانستند امور خود را اداره کنند.

همچنین وی مدرسه دیگری برای آموزش پرستاری به دختران به وجود آورد. دخترانی که دیپلمه بودند، وارد این مدرسه می شدند و پرستاری می آموختند. او مؤسسه دیگری هم بوجود آورد برای قالیبافی، که زیر نظر خود من اداره می شد و بیش از ۳۰۰ دختر از جنوب لبنان در این کارگاه کار می کردند و قالیبافی

خود خوار و ذلیل و بدبخت نمی شدید. بروید و مرا تنها بگذارید من از شنیدن سخنان شما شرم دارم و نمی خواهم آدم هایی را این چنین بی انصاف، جاهل و نافهم بینم» آنها نیز با عصبانیت و خجالت از مدرسه خارج شدند.

می آموختند و پس از فارغ التحصیل شدن دار قالی و دیگر وسایل لازم را به خانه دختر منتقل می کردند و او در خانه خود قالی می بافت و مزد ماهانه خود را از این مؤسسه دریافت می داشت. این قالی در فروشگاه های خیریه به فروش می رسیدند. امام موسی صدر از این قبیل برای دختران به وجود آورد و متأسفانه که بگویم همه آنها در حال حاضر بسته شده است. با مفقود شدن امام موسی صدر و قطع شدن تبرعاتی {کمک های مالی} که به او می شد، هم قالیبافی، هم مدرسه پرستاری در شهر صور و هم «بیت الفتاه»، همه بسته شده اند.

تشکیل مدرسه ای برای تربیت مشایخ (طلاب)

ایشان مدرسه دیگری برای تربیت مشایخ به وجود آورد، به نام «معهدالدرسات الاسلامیه» که عده زیادی از مشایخ آفریقا، افغانستان، اندونزی و کشورهای دیگر در آنجا درس طلبگی می خواندند و پس از آشنایی با فقه شیعه به کشورهای خویش باز می گشتند. هم اکنون در کشورهای آفریقایی، شیعه رواج پیدا کرده است. عده زیادی از مروجان این مکتب همان مشایخی هستند که از این مدرسه فارغ التحصیل شدند. این مدرسه، مدرسه زیبایی بود در کنار دریای مدیترانه، در شهر «صور» که متأسفانه آن نیز بسته شده است.

دغدغه انجام حرکتی بنیادی برای شیعیان: سفر به بیروت

اینها مؤسساتی بود که امام موسی صدر در جنوب لبنان به وجود آورد، ولی بعد احساس کرد که با این همه مشکلات، نمی توان درد شیعیان را حل کرد. باید کاری اساسی و بنیادی نمود. شیعیان از حقوق اساسی خود محرومند، آنان اصلاً انسان به حساب نمی آیند، ممکن است بتوان برای آنان وسایل اقتصادی ایجاد

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

کرد، ولی زمانی که انسانیتشان مورد شک است، باید به سراغ حقوق اولیه آنان رفت. به همین علت او رهسپار بیروت شد و مبارزه وسیعی را برای احقاق حقوق از دست رفته شیعیان، در شهر بیروت شروع کرد.

در آن زمان، همه طایفه هایی که برای شما بر شمردم، دارای مرکزیت در شهر بیروت بودند و یک مسئول، یک رهبر آنها را اداره می کرد. به عنوان مثال سنیها دارای مرکزی بودند به نام «دارالفتوی» و رهبر آنها «شیخ حسن خالد» مفتی بزرگ تسنن است که هم اکنون هم وجود دارد و اهل تسنن را رهبری می کند. او سخنگوی طایفه سنی در مقابل حکومت لبنان است و حقوق سنیها را از حکومت لبنان می طلبد و یک مرجع رسمی است که قانون او را پذیرفته است. «دوروز» نیز، که ۲۵۰۰۰۰ نفرند، برای خود دارای مرکزی هستند و رهبری به نام «شیخ العقل» حقوق آنان را تأمین می کند. مارونی ها نیز برای خود دارای رهبری هستند به نام «خُرش» که مصالح آنان را تأمین می نماید. تمام پانزده طایفه لبنان دارای مرکزیت و رهبری بودند، بجز شیعیان. چون شیعیان به حساب نمی آمدند و کسی نبود که حقوق آنها را طلب کند. بنابراین همان حقوق ضعیفی که براساس پنج و سه و دو^۲، بر آنان تعلق می گرفت نیز خورده می شد و از بین می رفت.

^۲ در لبنان حدود پانزده طایفه مختلف که هر کدام دارای دین مخصوصی هستند، زندگی می کنند و قانونی وجود دارد که به عربی آن را قانون طائفی می گویند. به موجب قانون طائفی که در سال ۱۹۳۲ تحت نفوذ فرانسه نوشته شده، هر طایفه لبنانی دارای امتیازاتی است. طوایف بزرگ لبنان سه طایفه هستند: طایفه مسیحیان، طایفه برادران سنی ما و طایفه شیعیان. هنگامی که می خواهند امتیازاتی را در لبنان تقسیم کنند باید براساس نسبتی معین باشد. این نسب «پنج» برای مسیحیت، «سه» برای سنی ها و «دو» برای شیعیان است. عده شیعیان لبنان حدود ۱,۲۰۰,۰۰۰ نفر است. عده سنیها ۵۵۰,۰۰۰ نفر

هنگامی که شیعیان حقوق خود را طلب می کردند، کسی نبود که به آنان جواب بدهد.

می گفتند، شما اصلاً مرکز ندارید، شما رهبر ندارید. هنگامی که مسئله رأی و رأی گیری مطرح می شد و می خواستند مثلاً نخست وزیر انتخاب کنند، یا نمایندگان به مجلس بفرستند، شیعیان را جزء مسلمانان بحساب می آوردند. برادران سنی می خواستند که شیعیان رأی خود را در کنار رأی سنی ها بریزند تا نامزد آنها برنده شود. اما آنجا که مسئله تقسیم مصالح امتیازات مطرح می گشت، یکباره شیعه، رافضی می شد، شیعه کافر می شد، شیعه حیوان به حساب می آمد و حقی به او نمی دادند. مجلات برادران سنی ما، هنگامی که از شیعیان سخن می گفتند، به نام رافضی و خارجی و خارج از دین، شیعیان را می کوبیدند و حتی امروز هم گاهی می کوبند. در حال حاضر، بزرگترین متفکر و نویسنده سنی، در بیروت شخصی است به نام دکتر «صبحی الصالح» که رئیس دانشگاه عربی بیروت است و تاریخ اسلام را در دانشگاه تدریس می کند. دکتر صالح پس از

و عده مارونی ها که بزرگترین و قوی ترین طایفه مسیحیان هستند ۴۵۰,۰۰۰ نفر است. طایفه مارونی با ۴۵۰,۰۰۰ نفر جمعیت، قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی لبنان را در دست دارد. یعنی رئیس جمهور، وزیر دفاع و وزیر جنگ باید مارونی باشد. همچنین رئیس بانک مرکزی نیز باید مارونی باشد. یعنی سه عنصر مهم حکومت رئیس جمهور که تمام امور سیاسی در دست اوست و امور نظامی و امور دارایی نیز باید به دست مارونی ها باشد، در حالی که عده آنها ۴۵۰,۰۰۰ نفر است. هنگامی که امتیازات را برمی شمارید مسیحیت دارای پنج حصه و سنیها دارای سه حصه و شیعیان فقط دارای دو حصه هستند. (همین کتاب، فصل دوم، استقلال لبنان و قانون طایفی)

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

مفتی اهل تسنن، بزرگترین شخصیت سنی‌های لبنان است. او در کتاب تدریس خود در دانشگاه درباره شیعه می‌گوید:

«شیعه در تاریخ وجود نداشت، تا اینکه «عبدالله ابن سباء» آمد و «عبدالله ابن سباء» یهودی بود (یعنی می‌خواهد بگوید از زمان وفات حضرت رسول اکرم (ص) تا «عبدالله ابن سباء» که شخصی مجعول و افسانه‌ای در تاریخ است، اصلاً اسم شیعه نبود، شیعه‌ای وجود نداشت) شخصی آمد که یهودی بود به نام «عبدالله ابن سباء» و این عبدالله ابن سباء مکتب شیعه را اختراع کرد.»

این کلام بزرگترین متفکر و نویسنده و دانشمند سنی مذهب است. تصور کنید که دیگران چه خواهند کرد! در لبنان مجله‌ای وجود دارد متعلق به «دارالفتوی»، دو سال پیش که خود من در لبنان بودم، یکی از استادان دانشگاه، مقاله مفصلی درباره شیعه به رشته تحریر درآورده بود که حدود بیست و پنج صفحه مقاله این آدم، سرتاسر فحش و اهانت به شیعه بود. او چیزهایی نوشته است که من بر خود می‌لرزیدم و ادب اجازه نمی‌دهد این لغات و این کلمات را بازگو کنم. وی در طی این مقاله می‌خواست اثبات کند که در طول تاریخ، شیعیان خیانت کردند، خائن بودند. البته از طرف امام موسی صدر به رهبر برادران سنی ما بشدت اعتراض شد و مقاله‌ای بسیار مستدل مفصل توسط دکتر «مکی» یکی از تاریخ‌نویسان شیعه در جواب آنها به رشته تحریر درآمد، تا نشان دهد که شیعه آنچنان که آنها فکر می‌کنند نیست.

بنابراین در چنین جوئی که شیعه حق ندارد رئیس شود، رهبر ندارد، سازماندهی و مرکزیت ندارد و دیگران نسبت به شیعه این چنین حساب می‌کنند، رافضی و کافر است، خارجی است، امام موسی صدر وارد بیروت شد. احساس کرد تا

مرکزیتی نداشته باشد و رهبری وجود نداشته باشد که بتواند به نام شیعیان سخن بگوید، نمی توان از شخص، یا دولت درخواستی کرد.

تأسیس مجلس اعلای اسلامی شیعیان لبنان

امام موسی صدر گفت همه طایفه های دیگر که پانزده طایفه اند، دارای مرکز و مرکزیت و رهبری هستند، بجز شیعه. بنابراین شیعیان که اکثریت مسلمانان لبنان هستند و ۱,۲۰۰,۰۰۰ نفر را تشکیل می دهند حق دارند که برای خود مرکزیتی داشته باشند. اما دنیای عرب با این پیشنهاد شدت مبارزه کرد؛ زیرا دنیای عرب نمی خواست مکتب و مرکزی به نام شیعه به وجود بیاید. دشمنان حتی چندین بار می خواستند که امام موسی صدر را ترور کنند. ولی امام موسی صدر به کمک شیعیان بعلبک که قوی ترین و رزمنده ترین شیعیان لبنان هستند توانست قدرتی بوجود آورد و دولت لبنان را تحت فشار قرار دهد تا مرکزیت شیعیان را بپذیرند. بنابراین پس از چند سال مبارزه، [در سال ۱۹۶۹] امام موسی صدر موفق شد که تشکیل مجلس شیعیان را در پارلمان لبنان به تصویب برساند. یعنی همچنان که دستگاه های دیگر، طایفه های دیگر، دارای مجلس و مرکز و رهبریت بودند، شیعیان نیز برای خود دارای مرکزیتی و رهبری باشند. پس از کشمکش های زیاد و مبارزه های خونین این مرکز به تصویب رسید و خود امام موسی صدر به ریاست این مرکز انتخاب شد. و این را «مجلس اعلای اسلامی شیعیان» نام گذاشتند، که البته با پارلمان لبنان فرق دارد. مجلس پارلمان چیز دیگری است. مجلس اعلای شیعیان یعنی مرکزیتی برای طایفه شیعه، که رئیس آن نیز امام موسی صدر انتخاب

شد. این مجلس دارای یک هیأت شرعی از ۹ نفر روحانی عالم دینی و یک هیأت اجرایی مرکب از دوازده نفر می باشد، که توسط شیعیان انتخاب می شوند. این اولین باری بود که شیعیان در لبنان احساس هویت و احساس شخصیت می کردند. احساس می کردند که کسی هستند و می توانند که با طرف دیگر حرف بزنند. در سال ۱۹۷۰، یعنی یک سال پس از تأسیس رسمی این مجلس، امام موسی صدر شدیداً وارد مبارزه شد و از دولت لبنان تقاضا کرد که به درد شیعیان جنوب لبنان برسد؛ زیرا که اسرائیل می آمد و جنوب لبنان را بمباران می کرد و مردم بی گناه شیعه کشته می شدند. خانه های آنان ویران می گردید و هیچ کس به آنان توجهی نداشت.

نمونه ای از مظلومیت شیعیان؛ شیعیان جنوب لبنان و اردوگاه های فلسطینی

برای شما بگویم که در لبنان، همه جنوب کشور را روستاهای شیعه تشکیل می دهند؛ تنها در سه نقطه است که فلسطینی ها اردوگاه دارند. این اردوگاه ها از مرز اسرائیل به دور است؛ زیرا آنها را درجایی ساخته اند که اصطکاک با اسرائیل کمتر باشد. اما فلسطینی ها برای آنکه به داخل اسرائیل بروند، باید از داخل روستاهای شیعه عبور کنند و هنگامی که از داخل روستایی شیعه نشین عبور کردند، اسرائیل آن روستای شیعه نشین را می کوبد، بمباران می کند و مردم بی گناهِش را می کشد. بنابراین بدون آنکه آنها خبری داشته باشند، بمبارانهای اسرائیل آنها را از هستی ساقط می کند. در این میان اگر یک فلسطینی به شهادت برسد، مقاومت فلسطین در ازای خون او مبلغی به خانواده اش پرداخت می کند؛ زیرا مقاومت فلسطین در مقابل حیات فلسطینی ها مسئولیت دارد. اما شیعیان که

کشته می شوند، فلسطینیها می گویند، اینان لبنانی هستند، بنابراین ما نباید پول آنها را بپردازیم. دولت لبنان نیز می گوید که اینها به علت حضور فلسطینیها کشته شده اند؛ بنابراین فلسطینیها باید پول آنها را بدهند، نه دولت لبنان. بدین ترتیب دولت لبنان نیز ابا می کرد. نه فلسطینیها به شیعیان چیزی می دادند و نه دولت لبنان. در صورتی که بزرگترین کشت و کشتارها در جنوب لبنان از شیعیان است.

عده ای فکر می کنند، کسانی که در جنوب لبنان به شهادت می رسند همه فلسطینی هستند. حقیقت عکس آن است. در نبردی که دو سال پیش در هجوم اسرائیل به جنوب لبنان رخ داد و خود من و دوستان «سازمان امل» در آن حضور داشتیم، از همه فلسطینیها پانزده نفر به شهادت رسیدند، اما از شیعیان بیش از دو هزار نفر کشته شدند. دنیا نمی داند، دنیا نمی فهمد. همه کشته ها را به حساب فلسطینیها می نویسند، درحالی که همچنان که گفتم محل اسکان فلسطینیها سه اردوگاه نزدیک «صور» است و هنگامی که هجوم اسرائیل شروع شد، تمام آنها گریختند و حتی یک نفر آنها در جنوب باقی نماند. اسرائیل شیعه بدبخت را، که در خانه خود، در ده خود نشسته است و نمی تواند بگریزد، بمباران می کند و او کشته می شود. جوانان شیعه نیز گریخته بودند، والأعداء کشته ها به ده ها هزار نفر می رسید. تنها پیرها و زن ها و بچه ها کشته شدند؛ زیرا نمی توانستند بگریزند. در آن واقعه شهرها در جنوب لبنان آنچنان ویران شد که حتی یک دیوار سالم باقی نماند. شهرهایی مانند «عندوریه»، «طیبه»، «عباسیه» و غیره.

این ظلم ها و این ستم ها، از همان سالهای پیش بر شیعیان جنوب رفته است. آنگاه امام موسی صدر از دولت لبنان درخواست کرد که به هر حال شما مسئولیت

دارید که غرامت این کشته ها و این تخریب را بپردازید؛ زیرا اگر فلسطینی هم نداد چه کس دیگری باید جواب این دردها و ضجه ها را بدهد.

شروع مبارزات علیه دولت لبنان؛ اولین اعتصاب

دولت لبنان این مسئولیت را قبول نمی کرد. امام موسی صدر دست به مبارزه بزرگی علیه دولت لبنان زد و اعتصاب بزرگی در لبنان به راه انداخت. از بزرگترین مظاهر اعتصاب بستن فرودگاه توسط شیعیان {در سال ۱۹۷۰} بود. هنگامی که شیعه می گویم، شما چیزی می شنوید، این شیعه محرومی که کشته شدن برای او افتخار است - زیرا زندگی روزمره او مرگ تدریجی دردناکی به حساب می آید- هنگامی که امام موسی صدر فرمان داد، این شیعیان به فرودگاه ریختند و تمام باندهای فرودگاه را پر کردند. هیچ هواپیمایی نه می توانست بنشیند و نه بلند شود. به هر حال بیروت را از کار انداختند و شهرهای دیگری نیز در اعتصاب سرتاسری شرکت کردند و دولت لبنان مجبور شد که در مقابل خواسته های امام موسی صدر تسلیم بشود و برای دفاع از حقوق جنوبی ها «مجلس جنوب لبنان» با ميزانیه {بودجه} سالانه ۳۰ میلیون لیره، برای کمک به خسارت دیدگان و ایجاد برنامه های عمرانی، در جنوب تشکیل شد. در آن روزگار، در سرتاسر جنوب فقط یک نیمه مدرسه وجود داشت، نه بیمارستانی بود، نه راهی، و برق، آب و زراعت تقریباً ناچیز بود.

دولت لبنان پیشنهاد کرد که امام موسی صدر مسئولیت «مجلس الجنوب» را بپذیرد، ولی او رد کرد و نخواست به آلودگیهای دولتی و رشوه خواریه و پارتی بازی ها آلوده گردد. البته «مجلس الجنوب» هم نمی توانست از آلودگی های اداری نظام موجود لبنان، مستثنی باشد، بخصوص وقتی زیر تسلط «کامل الأسعد»

رئیس پارلمان لبنان قرار گرفت. او دست نشانندگان بی مایه خود را بر آن مسلط ساخت و مقادیر زیادی از میزانیه «مجلس الجنوب» حیف و میل شد. ولی با تمام اینها کارهای عمرانی زیادی انجام گرفت. بیش از ۷۰ مدرسه ساخته شد، چهار بیمارستان بزرگ بوجود آمد، حدود یکصد درمانگاه سیار به نام مجلس شیعیان شروع بکار کرد. برنامه های آبیاری و زراعتی (مشروع الخضرة) و راهسازی و غیره بوجود آمد. به هر حال اقداماتی در بهبود نسبی وضع مردم جنوب صورت گرفت.

بنابراین، این اولین پیروزی برای شیعیان بود. برای اولین بار در طول تاریخ، شیعه پیروز می شود. با دولت لبنان، با هیأت حاکمه لبنان مقابله می کند و حق خود را می گیرد، تا جایی که مقرر می شود به ازاء هر شهید ده هزار لیره به خانواده اش پرداخت شود و هر خانه ای که زیر بمبارانهای اسرائیل ویران شد خسارت آن را جبران کنند.

امام موسی صدر معتقد بود که این خانه های ویران شده را باید آباد کرد تا شیعیان به خانه های خود بازگردند و هجرت نکنند؛ زیرا تهجیر (آواره کردن) شیعیان، برنامه اسرائیل است. اسرائیل می خواهد بگوید که در این منطقه انسانی زندگی نمی کند، بنابراین اسرائیل که دارای آدمهای زیاد است باید آدم های خود را به اینجا منتقل کند و همین بهانه را برای فلسطین آورد. تمام سعی و کوشش ما در این بوده است که این شیعیان برگردند و خانه و کاشانه خود را از نو بسازند و بمانند و سرزمین مادری خویش را ترک نکنند. بزرگترین افتخار ما این است که از نو بسازند و بمانند و سرزمین مادری خویش را ترک نکنند. بزرگترین افتخار ما این است که اینان سرزمینشان را ترک نکرده اند و مانده اند. کشته می

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

دهند، مبارزه می کنند، ولی می مانند. این بزرگترین نقشی است که امام موسی صدر بازی کرد.

در هر حال می بینیم که امام موسی صدر به بیروت می آید و مجلس شیعیان را به راه می اندازد و اولین مبارزه بزرگ و رودررو را با هیأت حاکمه لبنان شروع می کند و پیروز می شود. این پیروزی سبب می شود شیعیانی که به احزاب چپ رفته بودند به امام موسی صدر توجه کنند و دریابند که ممکن است که شیعه بیاید و امتیازات و حقوق از دست رفته آنها را کسب کند. حزب کمونیست پنجاه سال در لبنان مبارزه کرد، ولی نتوانست یک امتیاز برای شیعیان کسب کند. امام موسی صدر در عرض دو سال توانسته بود بزرگترین امتیازات را کسب کند و هیأت حاکمه لبنان را درهم بشکند. این سبب شد که شیعیان بر عقده حقارت خود تسلط یابند. عقده حقارتی که در قلوبشان وجود داشت و آنان را زجر و شکنجه می داد، با این پیروزی کم کم از بین می رفت. جوانانی که در احزاب مختلف پراکنده شده بودند، کم کم به دور امام موسی صدر جمع می شدند و شهرت آقای صدر و عظمت مجلس شیعیان بیش از پیش گسترش می یافت.

خواسته های بیست گانه برای محرومین و مستضعفین

ایجاد «مجلس الجنوب» و برنامه های عمرانی، درمان دردها و نابسامانی های جنوب لبنان نبود، در مقابل میزانیه ای ۳۰ میلیون لیره برای شیعیان جنوب، میزانیه ای بیش از ۹۰۰ میلیون لیره، صرف کارهای عمرانی کل لبنان گردید، در آمد سرانه یک نفر در «جنوب لبنان» و «بعلبک» و «عکار»، در حدود هفتاد و پنج لیره در سال است، در حالی که در لبنان «جبل» و قسمت های مسیحی به چند هزار لیره می رسد!

امام موسی صدر دائماً برای بهبود وضع شیعیان می کوشید و درخواست های جدیدی می کرد، تا آنکه در سال ۱۹۷۲، پس از آنکه قدرت زیادی کسب کرد، درخواست های بیست گانه ای به دولت لبنان تسلیم کرد؛ بیست درخواست از دولت لبنان برای محرومین و مستضعفین.

یکی از این خواسته ها، مسلح کردن جوانان شیعه در جنوب لبنان برای مبارزه با اسرائیل بود. دیگری ساختن ملجاء و پناهگاه در همه روستاها و قریه های جنوب، در مقابل اسرائیل بود. یکی دیگر ایجاد راه سرتاسری بیروت به جنوب (بزرگراه) بود، برای آنکه مردم به سهولت بتوانند بیایند و بروند. از بزرگترین برنامه های عمرانی امام موسی اصرار بر احداث سد «لیطانی» بود. بزرگترین رودخانه لبنان، رودخانه «لیطانی» نام دارد، که در جنوب لبنان به دریا می ریزد. رژیم صهیونیستی می خواهد این آب را به طرف فلسطین اشغالی منحرف کند؛ زیرا احتیاج به آب دارد و مدت شانزده هفده سال است که دولت لبنان برنامه ای تهیه کرده تا سدی بر روی این رودخانه بسازد و جنوب لبنان را که سرزمین شیعیان است آباد کند، اما اسرائیل مخالفت می کند. اسرائیل نمی خواهد که جنوب لبنان آباد شود، در عوض می خواهد که آب را منحرف کند و به اسرائیل ببرد. با اینکه بودجه احداث سد وجود دارد و نقشه های آن نیز موجود است، مدت هفده سال است که اسرائیل با ساختن این سد مبارزه کرده است و دولت لبنان نیز که نوکر اسرائیل، نمی تواند در مقابل خواسته اسرائیل مقاومت کند. امام موسی صدر آمد و اعلام کرد، این حق طبیعی شیعیان است که این سد ساخته شود و از دولت درخواست کرد که این سد ساخته شود.

یکی دیگر از خواسته ها صدور شناسنامه لبنانی، برای هزاران مسلمان بدون هویت {شناسنامه} بود، که در دوران استعمار فرانسویان حاضر نشدند از

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

استعمارگران شناسنامه پذیرند و هنوز بی شناسنامه هستند. تقسیم عادلانه شغل‌های دولتی و نظامی، جلوگیری از احتکار و ظلم، تولید و توزیع عادلانه ثروت و بالاخره عدالت اجتماعی برای محرومین، بخشی از این خواسته‌های بیست گانه بود.

مسلم بود دولت لبنان در مقابل این خواسته‌ها تسلیم نمی‌شود. دولت لبنان می‌گفت که اگر بخواهیم در مقابل شیعیان تسلیم شویم، باید از «الف» تا «ی» همه خواسته‌ها را انجام دهیم، بنابراین در مقابل همه خواسته‌ها باید مقاومت کرد. در ۱۹۷۳ مسئله درخواست‌های شیعه اوج یافت و تمام مطبوعات و جریانات سیاسی لبنان را فرا گرفت. آقای صدر به دولت اولتیماتوم داد و از نمایندگان و وزرای شیعه درخواست کرد که در ظرف یک مدت معین، اگر جواب مناسبی از طرف دولت نرسد، همه از شغل خود استعفا دهند و اگر بازهم دولت ترتیب اثر نداد، شروع به مبارزه منفی کرده و تاحد پیروزی، بر حسب شرایط روز تاکتیک‌های مناسب را انتخاب کنند. تا آنجا که جنگ رمضان سال ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل پیش آمد. از آنجا که تمام نیروها می‌بایستی متوجه دشمن خارجی گردند، مسئله خواسته‌های شیعیان مسکوت ماند، تا شش ماه بعد در سال ۱۹۷۴ دوباره پس از فروکش کردن جنگ این درخواست‌ها مطرح گردید.

تظاهرات مسلحانه بعلبک

پس از اوج مبارزات شیعیان و عدم دریافت جواب مناسب از سوی دولت، امام موسی صدر برای نشان دادن قدرت، اعلام تظاهرات عمومی در بعلبک کرد. هفتاد و پنج هزار بعلبکی با شوق و حرارتی شدید به درخواست امام موسی پاسخ گفتند و رزمندگان بعلبکی با تظاهرات مسلحانه خود در آن روز [۱۹۷۴/۳/۱۷] پشت دولت مسیحی لبنان را به لرزه درآوردند. اکثر تظاهرکنندگان

مسلح بودند و صدای رگبار گلوله و توپ و خمپاره در این تظاهرات به گوش می رسید. یکی از ستهای اعراب این است که در جشن ها، یا در مصیبت و عزا تیراندازی می کنند. اما در این تظاهرات به جای تیراندازی، حتی با گلوله توپ و خمپاره و موشک زمین و آسمان را چراغانی کرده بودند. هفتادوپنج هزار بعلبکی در یک تظاهرات مسلحانه که تا آن روز در تاریخ لبنان سابقه نداشت شرکت کردند. ارتش لبنان دوازده هزار نفر نیرو داشت، تصور اینکه امام موسی صدر توانسته است هفتادوپنج هزار بعلبکی مسلح را بسیج کند، لرزه به اندام هیات حاکمه انداخت. آنان آمدند و در این تظاهرات مسلحانه قسم خوردند که تا آخرین قطره خون خود علیه ظلم و علیه امتیازات طائفی بجنگند و حقوق از دست رفته شیعیان را باز پس گیرند.

در مقابل این قدرت، هیأت حاکمه لبنان درهم لرزید و وحشت کرد؛ زیرا جوانان بعلبکی، جوانان سلحشوری هستند که شاید در دنیا نظیر نداشته باشند. افراد ایلیاتی که از کودکی با تیر و اسب بزرگ می شوند. در طایفه بعلبک، اگر کسی به مرگ طبیعی بمیرد، می گویند سقط شده است. باید شهید شود، باید در صحنه مبارزه به شهادت برسد. سلحشورهایی که هنگامی که اسلحه به دست می گیرند و در وسط شهر ظاهر می شوند، هیچ قدرتی و هیچ کسی در مقابل آنها نمی تواند عرض اندام کند؛ زیرا مسیحیان دارای منافع و مصالحند. یک جوان مسیحی نمی خواهد بی خود و بی جهت کشته شود، یک جوان سنی نیز به همین ترتیب. اما شیعه بعلبکی از یک طرف فقیر و محروم و مظلوم و مستضعف است و از طرف دیگر خون حسین (ع) در عروق او جریان دارد و رهبری مثل امام موسی صدر او را رهبری می کند. هنگامی که نعره یاعلی (ع) او بلند می شود، تانک ها را می لرزاند. من در صحنه های نبرد دیده ام، هنگامی که جنگجوی بعلبکی

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

ظاهر می شود، همه افسران و همه سربازان فرار می کنند، می گیرند؛ زیرا می دانند این آدمی است که نمی ترسد و فوراً به رگبار می بندد، معطل نمی شود. این قدرت بود که هیأت حاکمه لبنان را به لرزه درآورد. هیأت حاکمه لبنان، یک هیأت هفت نفری را معین کرد که درباره خواسته های شیعیان مطالعه کند. این هیأت هفت نفری که همه از افسران عالی رتبه بودند، خواسته های شیعیان را مطالعه کردند و به این نتیجه رسیدند که همه آنها برحق است و باید برآورده شود. اما دولت لبنان نمی خواست تسلیم شود، بنابراین ابا کرد و امام موسی صدر برای آنکه قدرت دیگری نشان دهد، تظاهرات مسلحانه دیگری در جنوب لبنان در شهر «صور» برپا کرد، که تا مرزهای اسرائیل فاصله کمی دارد.

حکومت لبنان سعی کرد که با مرور زمان اثرات تظاهرات بعلبک را از یاد ببرد و بخصوص بین شیعیان تفرقه بیندازد. «کامل الاسعد» (شیعه)، دست نشاندۀ نظام فئودالی، به مبارزه علنی با امام موسی صدر برخاست. عده زیادی از عمامه به سرهای بی مایه و بی پایه را به دور خود جمع کرد و با مصاحبه های تلویزیونی در صدد برآمد تا نشان دهد که مبارزه بر سر اختلاف بین امام موسی صدر و علمای شیعه است، تا لبۀ تیز حمله شیعیان، از دولت و نظام لبنان متوجه داخل طایفه شیعه گشته و توان نیروهای آزادیخواه و عدالت طلب، صرف اصطکاک های داخلی گردد. اما امام موسی صدر با واقع بینی و بلند نظری به هیچ وجه به حملات «کامل الاسعد» جواب نداد و رسماً اعلام کرد که بین بزرگان شیعه اختلافی وجود ندارد و مبارزه ما فقط با هیأت حاکمه، برای تحقق عدالت اجتماعی برای همه محرومین است. ولی «کامل الاسعد» و نظام دست بردار نبودند. بخصوص برای بی اثر کردن تظاهرات بعلبک گفتند، حساب بعلبک با طایفه شیعه جداست، بعلبک از قدیم دوستدار امام موسی بوده است، ولی جنوب

لبنان که شامل اکثریت شیعیان است، طرف دار بی چون و چرای «کامل الاسعد» بوده و لذا مخالف امام موسی هستند. برحسب این ادعا دولت لبنان به ریاست جمهوری «سلیمان فرنجه» که آدمی بود قاتل، آدمکش و خبیث و به سختی ضد آقای صدر و شیعیان، از تسلیم در برابر درخواست های امام موسی سرباز می زد.

تظاهرات عمومی در شهر صور

برای جوابگویی به ادعای بی جای «کامل الاسعد» و جلوگیری از سوء استفاده دولت از این ادعا، امام موسی صدر اعلام تظاهرات عمومی در «صور»، شهر بزرگ جنوب لبنان را نمود. «صور» تا مرزهای اسرائیل حدود چهار کیلومتر فاصله دارد. مردم جنوب لبنان همیشه مورد هجوم و ظلم و ستم بوده و از نظر روحی ضعیف بودند، لذا می ترسیدند. اما در چنین محلی در جنوب لبنان یکصد و پنجاه هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند [۱۹۷۴/۵/۵]. البته همه جنوب لبنان ۴۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارد. از ۴۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت، یکصد و پنجاه هزار مرد در این تظاهرات شرکت کردند. به عبارت دیگر همه مردان کوچک و بزرگ به این تظاهرات آمدند و در آنجا نیز قسم یاد کردند که تا آخرین قطره خون خود برای احقاق حقوق از دست رفته شیعیان بجنگند و مبارزه کنند.

هیأت حاکمه لبنان برای آنکه مردم به تظاهرات نروند، همه راه ها و جاده ها را میخ ریخت، میخ های بزرگ. عده زیادی که می خواستند خود را به این تظاهرات برسانند مجبور بودند که از روز قبل، یا از شب قبل خود را به شهر «صور» برسانند، اما تمام ماشین های آنها در راه پنچر می شد و می ماندند. خود من از همان مدرسه «جبل عامل» یکی از تراکتورهای کشاوری را که تراکتور بزرگی بود آوردم و شاخه های درختان را مثل دو شاخه از دو طرف تراکتور بستیم، تا

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

مثل جاروب روی زمین را پاک کند. تراکتورها را فرستادیم تا این راه ها را تمیز کنند و مردم بتوانند به شهر «صور» بیایند. من خوب می دانستم، هنگامی که تراکتور ما مشغول پاکسازی جاده ها می شود، ارتش لبنان جلوی آن را خواهد گرفت، بنابراین دو نفر بعلبکی را در داخل تراکتور مخفی کردم. آنان با لباس مخصوص خود و کلاشینکف در داخل تراکتور نشسته بودند. هنگامی که تراکتور جاروب می کرد و میرفت به یک گروه سربازان برخورد کرد. افسر فرمانده آنها آمد و به راننده تراکتور با پرخاش گفت: «تو کیستی؟» او گفت: «من دانشجوی مدرسه جبل عامل هستم.» افسر به او فحش داد، اهانت کرد که: «تو چه حقی داری که این میخ ها را پاک می کنی؟» آنقدر اهانت کرد تا دو بعلبکی که در پشت نشسته بودند، بلند شدند و کلاشینکف خود را آماده کردند و گفتند «اگر یک لحظه در اینجا بمانی تو و همه افرادت را تکه تکه خواهیم کرد» همین افسر فوراً سلام نظامی داد و گفت: «معذرت می خواهم شما را نشناخته بودم، ما را ببخشید.» سربازان را برداشت و همه گریختند؛ زیرا می دانستند که با بعلبکی نمی توانند درگیر شوند و همان جا فوراً کشته خواهند شد.

این چنین بود مبارزه های وحشتناکی که در لبنان به وقوع می پیوست و جوانان این چنین از جان گذشته و فدایی بودند که می توانستند این برنامه ها را پیاده کنند و هم اکنون نیز، اگر در بیروت می بینید که در مقابل مزدوران عراقی و قدرت های دیگر ایستاده اند و می جنگند، یک چنین جوانانی هستند که از مرگ نمی هراسند و شهادت برای آنها افتخار است.

مزدوران «کامل الاسعد» در تمام شهرهای جنوب ایجاد ترس و وحشت کردند، به این ترتیب که شایع کردند در روز تظاهرات نیروهای «اسعدی» مسلحانه حمله خواهند کرد و خونریزی خواهد شد، هر کسی به تظاهرات برود جانش در خطر

است! نیروهای ارتشی نیز با تاکتیک های خود در جنوب و مانورهای مخصوص و ایجاد حاجز {راهبندان} در نقاط مختلف، به انتشار و تقویت پروپاگاندهای اسعدی ها کمک کردند. به علاوه مزدوران مسلحی اجیر شدند، تابه دوستان امام موسی حمله کنند. یکی از این مزدوران «محمدحیدر» یک تروریست حرفه ای بود؛ قاتلی که سال ها در زندان به سر میبرد و رژیم برای همین امر او را با سلام و صلوات آزاد کرد و با پول زیاد و اسلحه فراوان و افراد مسلح خودفروخته به جان مردم انداخت. آنان هر ماشینی را که حامل عکس امام موسی صدر بود، به مسلسل بستند و عده زیادی را مجروح کردند. اما امام موسی صدر برای آنکه بهانه ای به دست رژیم ندهد، دستور داد که به هیچ وجه در مقابل ماجراجویان مقاومتی نشود و چه نیکو بود صبر و قدرت نفس کسانی که مورد هجوم قرار گرفتند و حتی مجروح شدند، ولی درگیری و زد و خورد به وجود نیاوردند و هیچ بهانه ای به دست رژیم ندادند.

روز تظاهرات فرار رسید، هزاران تن از مردم، دسته دسته با ماشین و تراکتور والاع، سواره و پیاده رهسپار «صور» بودند تا وفاداری خود را - علی رغم تمام توطئه ها- به رهبر «حرکت» نشان دهند. صحرای محشری بود، ارتش و نیروهای ارتجاعی در مقابل سیل جمعیت مجبور به سکوت شدند و بیش از ۱۵۰,۰۰۰ نفر در صور گرد آمدند. امام موسی به «خفاشان شب» حمله کرد و تزویرها و خدعه های مزدوران را برملا ساخت و طایفه اشبیه { را دعوت به وحدت کرد و مردم با او قسم یاد کردند که تا آخرین قطره خون خود در راه تحقق عدالت اجتماعی و آزادی از استثمار و دفاع از لبنان در مقابل دشمن خارجی بکوشند و از هیچ نوع فداکاری در این راه دریغ نکنند.

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

به هر حال تظاهرات بزرگ دوم نیز عملی شد و هیأت حاکمه لبنان به این نتیجه رسید که در مقابل سازمان شیعیان و محرومین، ضعیف است و نمی تواند به تنهایی عملی انجام دهد.

پیش بینی تظاهرات عمومی در بیروت

پس از تظاهرات پیروزمند صور، ادعای پوچ «کامل الاسعد» و طرفدارانش همچون کف روی آب محو شد و مبارزات شیعیان با سرعت و موفقیت متوجه رژیم لبنان گردید. درگیری ها روشن و بی پرده بیان می شد و برای آخرین ضربه قاطع قرار بود که تظاهرات شیعیان به قلب لبنان، یعنی بیروت کشیده شود تا اگر خفته ای وجود دارد بیدار گردد. قرار بود که تظاهرات به یک اعتصاب عمومی بپیوندد و اگر نتیجه و حاصلی نداد، دست به مبارزه منفی زده شود و با یک اعتصاب غذای عمومی و سیطره بر خیابان های مرکزی شهر، بیروت را از کار بیندازند. اما لبنان آستان حوادث دیگری نیز بود و آن نقشه نابودی مقاومت فلسطینی ها و یک شبیخون همه جانبه بر نیروهای مترقی و آزادیخواه لبنان بود که بنا به مصلحت عموم، مسئله درخواست های شیعه و محرومین دوباره مسکوت ماند.

تشکیل سازمان «حرکت محرومین»

از سال ۱۹۷۱ که به جنوب لبنان وارد شدم، کلاسهایی برای درس های ایدئولوژیک اسلامی، به سبک انجمن های اسلامی دانشجویان، به راه انداختم. از هر روستایی یک یا دو نفر از معلمان مؤمن و مسلمان را انتخاب کردم، که مجموعاً حدود ۱۵۰ نفر می شدند. آنان هفته ای یک بار به مدرسه می آمدند و جلساتی اسلامی و عمیق برپا می شد که خود آقای صدر و «شیخ مهدی شمس

الدین» و «سید محمدحسین فضل الله» و رجال دیگر سخنرانی می کردند و بحث و انتقاد می شد و بعد خودم نیز کم کم وارد بحث ها شده، یک سلسله دروس ایدئولوژیک بیان می کردم ... نیمی از این عده رفتند و تقریباً نیم دیگر ماندند و هم اینان بودند که اولین هسته های سازمان «حرکت محرومین» در جنوب را تشکیل دادند.

در بیروت نیز نظیر این عمل را انجام دادیم. در آنجا مشکلات زیادتر بود، ولی حرکتی فکری به راه افتاد که به وحدت فکری و عمق ایدئولوژیک آنان کمک زیادی نمود. به این ترتیب زبده ترین جوانان مسلمان شیعه را مجهز و منظم کردیم و همین جوانان مؤمن بعداً کادرهای ورزیده و جنگنده «حرکت محرومین» و «حرکت امل» شدند... و مردم شیعه لبنان همه به سوی «حرکت محرومین» و امام موسی روی آوردند.

کادرسازی برای حرکت محرومین

این شیعیان فوج فوج وارد این نهضت می شدند و سازماندهی این «حرکت» نیز با این حقیر بود. آنان احزاب را رها می کردند و به این سازمان می پیوستند. سازمانی مکتبی، براساس ایدئولوژی اسلامی، براساس خط علی و حسین (علیهما السلام). یک شیعه به خود می لرزید، اشک می ریخت و چه بسا که در روستاها در قریه های مختلف، در کنار دفتر «حرکت محرومین»، مردم جمع می شدند تا نام نویسی کنند و وارد نهضت شوند، وارد «حرکت» شوند. ما نمی خواستیم آنها را بپذیریم، ابا می کردیم؛ زیرا نمی توانستیم آنان را اداره کنیم. با آنها چه کنیم؟ تنها معلمان، تحصیل کرده ها، یا کسانی را که در سال های آخر مدرسه متوسطه بودند، می پذیرفتیم تا از آنان کادر بسازیم؛ زیرا می دانستیم که همه ملت شیعه، اعضای نهضت ما هستند و دلیل ندارد که از آنان نام نویسی کنیم.

ما نمی خواستیم سازمان به صورت دکان درآید و هرکس و ناکسی، و یا هر فکر غلطی وارد آن شود و خدای ناکرده حزبی دیگر، همچون احزاب فاسد لبنانی به وجود آید که کار شان دروغ و تهمت و کارچاق کنی و به جیب زدن اموال مردم و حکومت و تقسیم منافع ... است. لذا از همان ابتدا تأکید کردیم که ما ایجاد «حرکت» کرده ایم نه حزب؛ و حرکت از مبارزه با نفس و تربیت نفس و اخلاق شروع می شود (نه منافع مادی، و مصالح شخصی).

زیربنای فکری حرکت محرومین

اولین بند میثاق «حرکت»، ایمان به خداست. تا کسی خدا را درست نفهمد، و ایمان نیاورد، نمی تواند به «حرکت» وارد شود... ایمان به خدا و عمل براساس ارزش های خدایی... کسی که هدف حیات را خدا قرار دهد، به خاطر خدا مبارزه کند، خلیفه خدا در زمین باشد و صفات و اعمال او، مظهر صفات خدا گردد. خلاصه نماینده علی و حسین (علیهما السلام) باشد.

ایدئولوژی اسلامی، ایدئولوژی «حرکت» شد. آن ایدئولوژی که ما سخنگوی آن بودیم، نه اسلام بدون حرکت، یعنی اسلام مشایخ و فنودال ها و پیروزن ها و پیرمردها و اسلام سنتی لبنان. این فکر و این حرکت به سرعت توسعه یافت و بحق می گویم که پیشرفت این فکر و دوام این فکر و پیروزی این فکر، به برکت وجود آقای صدر بود...

ارزش هر انسان به ایجاد «حرکت» در جامعه

ما هر انسانی را با حرکاتش می سنجیم. شما می دانید در طول تاریخ افراد بزرگی هستند که می آیند و می روند. فرض کنیم یک کشتی گیر بزرگ، یا یک وزنه

بردار معروف، می آید شهرتی کسب می کند، اما پس از آنکه پیر شد، بعد از آنکه رفت، دیگر اثری از او نمی ماند. می رود، تمام می شود. نویسندگانی، سخنورانی، شخصیت های سیاسی بزرگی پیدا می شوند، اما می روند و تمام می شوند. در طول تاریخ از این افراد زیاد دیده ایم. اما انسان های دیگری می آیند که حرکت ایجاد می کنند، مثل نبی اکرم (ص). این مرد بزرگ حرکتی تأسیس کرد که قرن ها و هزارها سال پس از او، هر روز و همه روزه قدرتش افزون تر می شود؛ یعنی حرکتی که با مرگ او و با وفات او خاتمه پیدا نمی کند. حرکتی که در روح انسان ها، در قلوب انسانها امتداد پیدا می کند، ادامه پیدا می کند. این انسان ها مهم اند، این انسان ها ارزش دارند. امام امت ما در عداد این رهبران بزرگ است.

می دانید رهبران بزرگی به وجود آمده اند -چه مذهبی چه غیرمذهبی- که منشاء خدماتی بودند، شهرت کسب کردند، کتاب ها نوشتند اما با وفات آنها، همه کارهایشان متوقف شد. من در طول تاریخ یکی از این نمونه ها را ذکر می کنم که «سید جمال الدین اسدآبادی» است.

«سید جمال الدین اسدآبادی» شخصیت بسیار بزرگ و بی نظیر تاریخ اسلام است، روشن فکری مبارز و سرسخت. اما این مرد بزرگ پس از آن که وفات پیدا کرد، دیگر اثری و حرکتی از او باقی نماند، تمام شد، رفت. اما امام خمینی، امام امت ما، حرکتی تأسیس کرده است که این حرکت در تاریخ می ماند و با وجود او رابطه ندارد، حتی اگر خدای ناکرده او وفات پیدا کند، باز هم حرکت او، نه تنها در ایران، بلکه در بین همه محرومین و مستضعفین دنیا، رسوخ پیدا کرده است. حرکت او ابرقدرت ها را به لرزه درانداخته است. یک حرکت اسلامی که شعار «لا شرقیه و لا غربیه» می دهد. هر قدر انسان بزرگتر و عظیم تر باشد،

حرکت اجتماعی او عمیق تر و طولانی تر خواهد بود. یک انسان بزرگ را با حرکتی که ایجاد کرده است می‌سنجیم.

شخصیت «حرکت» ساز امام موسی صدر

هنگامی که بر این سیاق مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که امام موسی صدر نیز حرکت ایجاد کرده است. یک سخنور معروف یا یک نویسنده بزرگوار، یا یک رجل سیاسی منحصر به فرد نبوده است که در حیات خود اعمالی انجام دهد، یا کارهایی خارق العاده از او به ظهور برسد، بلکه ایجاد حرکت کرده است و در کجا؟ در لبنان! همچنان که گفتم غرب زده ترین نقطه خاورمیانه، لبنان است. فاسدترین حکومت‌ها در لبنان است، بزرگترین ظلم‌ها و جنایت‌ها در لبنان است. زیر سلطه اسرائیل، فرانسه و امریکا و در سخت‌ترین شرایط، این مرد بزرگ قادر شد که حرکت ایجاد کند. پس از ۱۴۰۰ سال این شیعه بدبخت ترسوی عقده ای را، به جنبش درآورد، او را به حرکت درآورد. او توانست آنچه حرکتی تأسیس کند که هیأت حاکمه لبنان را بلرزاند. اسرائیل را به وحشت بیندازد، نظام‌های طاغوتی عربی از او به وحشت بیفتند. سال‌ها پیش از آن که انقلاب اسلامی ما به پیروزی برسد، این مرد بزرگ سازماندهی کرد. «حرکت محرومان»، نهضت محرومان، براساس ایدئولوژی و خط مکتبی اسلامی در لبنان به راه افتاد. انسان‌ها ساخته شدند. کادرها تربیت شدند و پس از آنکه مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی ادامه پیدا کرد، هنگامی که جنگ‌های داخلی لبنان به وجود آمد و ضرورت جنگ‌های مسلحانه احساس شد، این مرد بزرگ، سازمان مسلحانه براساس ایدئولوژی اسلامی به وجود آورد، جناح نظامی حرکت محرومین، بنام «حرکت امل» که به شرح آن نیز خواهیم پرداخت.

بنابراین امام موسی صدر، کسی است که این حرکت را رهبری کرده و کسی است که در میان فقر و فشار مصیبت‌ها و مشکلات موجود در لبنان، قادر شده است که شیعیان را تمرکز دهد، قدرت ببخشد و درمقابل هیأت حاکمه کثیف و اسرائیل جبار و سعد حداد مزدور، به جنگ و مبارزه بپردازد و توانسته است به شیعیان روح تازه ای بدمد. شیعیان در طول تاریخ همواره مورد ظلم و ستم بوده اند، همیشه بر سرشان کوفته اند و در اثر ظلم و فشاری که به آنان وارد شده است، عقدهٔ حقارت پیدا کرده بودند، می ترسیدند. شما تصور کنید اسرائیل، که در جنوب لبنان قرار گرفته است و همه روز و همه شب آنان را می کشد و نابود می کند، چه روحیه ای در این مردم به وجود می آورد.

به یاد دارم شش یا هفت سال پیش {حدود سال ۱۹۷۲} یک گروه کماندویی اسرائیل وارد جنوب لبنان شد و دو کشاورز لبنانی را به ظلم، به جنایت، کشت. عده ای از کشاورزان لبنانی جمع شده و اعتراض کردند. فرماندهٔ اسرائیلی به آنان اهانتها کرد، حتی گفته بود، ما برای تصرف لبنان احتیاج نیست که سرباز بفرستیم، دختران خود را می فرستیم و در هر لحظه، هر جای لبنان را توسط این دختران تصرف می کنیم. چنان روحیه ضعیف و احساس حقارت در این شیعیان به وجود آمده بود که نمی توانستند در مقابل هیچ دشمنی از خود عکس العمل نشان بدهند. به یاد دارم هنگامی که در حضور امام موسی صدر به این منطقه رفتیم، او به مسجد رفت و سخن گفت و جوانان را تشویق کرد تا در مقابل اسرائیل بایستند و بجنگند. یکی از جوانان از وسط مسجد بلند شد و اعتراض کرد که: «ای امام ما اسلحه نداریم، چگونه با دشمنی جبار مانند اسرائیل بدون اسلحه بجنگیم؟» امام در جواب گفت: «حتی اگر اسلحه نداشته باشید باید با چنگ و دندان با اسرائیل مبارزه کنید و این لکهٔ ننگ را از دامان خود بشویید.» در همان

لحظاتی که امام در مسجد صحبت می کرد، رگبار گلوله اسرائیل از بالای سر ما وزیدن گرفت. آن منطقه نزدیک مرز اسرائیل بود و اسرائیل، که شاید از بلندگوی مسجد صدای او را می شنید، برای ایجاد ترس و وحشت رگبار گلوله خود را به شهر و به مسجد گشود، ولی او همچنان روحیه می داد و آنان را به جنگ و جهاد تشویق می کرد و بالاخره حالتی به وجود آورد که برای اولین بار افتخار و روحیه شهادت طلبی در این شیعیان ایجاد شد، روحیه فداکاری و حسینی در آنان زنده شد.

برخی نمونه های عملی تربیت شدگان «حرکت»

اولین مقاومت در مقابل اسرائیل

یکی از بزرگترین افتخارات ما این بود که برای اولین بار، حدود هفت سال پیش {۱۹۷۲} اولین کسی که مسلحانه در مقابل اسرائیل ایستاد و به شهادت رسید، جوان پانزده ساله ای بود از مدرسه صنعتی جبل عامل در شهر صور در جنوب لبنان. این جوان به نام «فلاح شرف الدین» در مسجد مدرسه اذان می گفت. او صدای خوبی داشت، خانه اش در شهری بود به نام «طیبه» در جنوب لبنان، نزدیک مرز اسرائیل. هنگامی که اسرائیل به شهر «طیبه» حمله کرد، پدرش در نیمه های شب در خانه را باز کرد و اسرائیلی ها با یک رگبار گلوله پدرش را کشتند. برادر بزرگش دوید تا اسلحه کلاشینکف خود را بردارد، ولی قبل از آن که اسلحه را بردارد او نیز هدف رگبار گلوله قرار گرفت و به خاک و خون خویش درغلطید. این جوان پانزده ساله شاگرد مدرسه ما اسلحه برادر را برداشت و خود را به اتاق جانبی رسانید و از داخل پنجره اتاق به مدت نیم ساعت با اسرائیلی ها جنگید و در همان اولین باری که اسرائیل خانه آنها را محاصره کرده

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

بود، هفت نفر از آنها را به خاک ریخت و مدت نیم ساعت مبارزه کرد، تا آنکه اسرائیل با یک موشک، یا یک راکت، اتفاقی را که این جوان در آن مبارزه می کرد به آتش کشید و این جوان شجاع و فداکار قطعه قطعه شد. این اولین شهیدی است که مسلحانه در مقابل اسرائیل قیام کرده و به شهادت رسید. او یکی از شاگردانی است که در مدرسه ما و در حرکت امام موسی صدر، با این روحیه شجاعت و فداکاری تربیت شده بود.

اعتراض مادر شهید به امام موسی صدر

همین مردمی که از مرگ می ترسیدند و در مقابل دشمن احساس حقارت می کردند، به جایی رسیدند که شهادت افتخار آنها شد. در یکی از روستاهای جنوبی جوانی شهید شده بود. به اتفاق امام موسی برای دیدار از خانواده این شهید رهسپار خانه آنان شدیم. مادر پیری بود شصت ساله. فرزند جوانش لیسانسیه ای بود که در مدرسه شهر تدریس می کرد. این جوان که به شهادت رسیده بود، تنها جوان خانواده محسوب می شد. پیرزن شوهر نداشت، بچه دیگری نداشت و فقط یک فرزند برومند داشت و او را هم در راه مبارزه تقدیم کرده بود. به خانه اش رفتیم. خانه ای بود محقر و کوچک مردم نیز در خانه او و اطراف خانه جمع شدند. امام موسی صدر در کنار اتاق بر زمین نشست، عده ای از بزرگان نیز در داخل اتاق جمع شدند. پیرزن سرتاپا سیاه پوشیده در جلوی او نشسته بود و هیچ نمی گفت. اما یکباره شروع به سخن کرد، با حالتی عصبانی و صدایی مرتعش. من فکر کردم که می خواهد به امام موسی صدر پرخاش بکند و بگوید چرا فرزندم را از من گرفتی و در این مبارزه او به شهادت رسید، اما دیدم این زن برخاست و شروع به صحبت کرد و با آن حالت عصبانیت فریاد برآورد که: «ای

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

امام موسی! تو چرا اردوگاه برای زنان تأسیس نکرده ای تا من بتوانم در آن اردوگاه آیین جنگاوری بیاموزم و من نیز به افتخار شهادت نائل شوم». از این نمونه ها زیاد دیده می شود. کسانی که عزیزان خود را در راه مبارزه از دست می دهند، با چنین روحیه ای در مقابل دشمن می ایستند. مردمی آن چنان ضعیف، عقده ای و ناراحت با این مبارزات، به چنین مردمی مبدل می شوند. این بزرگترین افتخار امام موسی است.

صحبت پدر دو شهید با امام موسی صدر

در شهر بعلبک از خانواده ای دو جوان به شهادت رسیده بود. هنگامی که به دیدار خانواده آنان رفتیم، پدر می گفت: «ای امام موسی! ناراحت مباش من دو فرزند خودم را تقدیم تو کرده ام، سه پسر دیگر نیز باقی مانده اند و بعد زخم و خودم پنج نفر می شویم، که آماده شهادتیم.»

بزرگترین اصلی که در زندگی هر انسان باید در نظر گرفت، حرکتی است که شخص در تاریخ به وجود می آورد. تغییر و تحولی است که در مردم زمان خود به وجود می آورد. امام موسی کسی است که مردمی فقیر

و محروم و ترسو را به مردمی مبارز مبدل کرده است، که هم اکنون در مقابل تمام دشمنان داخلی و خارجی، آن چنان شجاعانه می جنگند و به استقبال شهادت می روند که در تاریخ نظیر نداشته است. کسانی که لبنان را ندیده اند و ابعاد مشکلات و مصیبت ها را درک نکرده اند، نمی دانند و نمی توانند ابعاد این مبارزه را بفهمند.

اسرائیل قدرت جبّاری است که در عرض دو ساعت سه کشور بزرگ عربی را نابود کرد. او در سال ۱۹۶۷ میلادی در آن جنگ معروف، مصر، سوریه و اردن را در عرض دو ساعت نابود کرد. جنگ آنها پنج روز به طول انجامید، ولی

نابودی ارتش آنها در همان دو ساعت اول بود. قدرتی جبّار که سه کشور بزرگ عربی را در عرض دو ساعت نابود کند، از یک طرف و از طرف دیگر فالانژیست ها و مسیحیان افراطی و متعصب لبنان، که خود قدرتی بی نظیر به شمار می روند و اقلاً بیش از ۸۰,۰۰۰ رزمنده کماندو دارند. همچنین احزاب چپ لبنان که به شرح آنها خواهیم پرداخت^۳. در میان این امواج طوفانی شنا کردن و سالم بیرون آمدن کاری است بس مشکل، که جز با اتکای به خدای بزرگ و حرکت هایی بر مبنای اعتقاد و ایمان، میسر نیست. تا کسی در گرداب حوادث لبنان قرار نگیرد بعد حرکت امام موسی صدر را نمی تواند درک کند.

همکاری احزاب با هیأت حاکمه لبنان

باید برای شما بگویم، در تمام مدتی که این شیعیان، این محرومان علیه ظلم و ستم و هیأت حاکمه فاسد لبنان می جنگیدند، چپی ها و کمونیست ها دست اتحاد به هیأت حاکمه داده بودند. می خواهم اینها را بگویم تا کمی از تاریخ آگاه شوید. احزاب چپ لبنان جبهه ای داشته و دارند به نام «جبهه وطنیه». «جبهه وطنیه» را اگر به فارسی ترجمه کنیم، معنی آن «جبهه ملی» است. اما جبهه ملی آنها را —برخلاف جبهه ملی ما که در زمان مرحوم دکتر مصدق بود— می توان جبهه ملی کمونیست ها نامید. هفتاد و پنج سازمان و حزب چپی و مارکسیستی در این جبهه ملی، یا جبهه وطنی عضویت داشتند و «کمال جنبلاط» رهبر «حزب تقدیمی اشتراکی» یا «حزب سوسیالیست پیشرو»، به رهبری این جبهه ملی انتخاب شده بود. «کمال جنبلاط» که خود یک سوسیالیست بود، به رهبری تمام احزاب

^۳ در فصول بعدی کتاب لبنان، شهید چمران به صورت مبسوط این احزاب را معرفی

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

چپ لبنان انتخاب شده بود. خود «جنبلاط» و دوستانش، در هیأت حاکمه لبنان عضویت داشتند. تصور کنید! هنگامی که امام موسی صدر و محرومان لبنان، علیه هیأت حاکمه فاسد لبنان می جنگیدند «کمال جنبلاط» و دوستان و همکاران او در هیأت دولت لبنان شرکت داشتند. بنابراین با امام موسی صدر مبارزه می کردند، جلوی او را گرفته بودند. تصور کنید! کسانی که شعارهای سوسیالیستی و شعارهای کارگری می دادند خود، مثل «کمال جنبلاط» از بزرگترین فنودال ها و سرمایه داران لبنان بوده و با هیأت حاکمه سرمایه دار لبنان همکاری نزدیک می کردند. به هر حال این است ماهیت اغلب احزاب چپ.

تشکیل سازمان نظامی «امل» در دل سازماندهی «حرکت محرومین»

در تظاهرات ۱۹۷۰ و سپس تظاهرات بعلبک و صور، شیعیان از روی احساسات و عواطف خودشان به میدان مبارزه آمدند و قسم یاد کردند که تا آخرین قطره خون خودشان برای احقاق حقوق شیعیان مبارزه کنند. این مرحله اول مبارزات بود؛ یعنی مرحله رشد سیاسی و تحریک عواطف و احساسات شیعیان. امام موسی و دوستانش احساس کردند که تنها با عواطف و احساسات و تظاهرات نمی توان کاری از پیش برد. در مقابل، سازمان های دست راستی قوی و سازمان های دست چپی قوی وجود داشت. بنابراین با تظاهرات ساده و خیابانی و با ابراز احساسات و عواطف نمی شد به جایی رسید. باید سازماندهی انجام می شد.

بنابراین در سال ۱۹۷۳ سازماندهی «حرکت محرومین» به رهبری امام موسی صدر شروع شد و من مسئول تنظیم تشکیلات این سازمان بودم. سازمانی که به سرعت شیعیان را دور خودش جمع کرد، سازمانی که ایدئولوژی اش اسلام بود،

اما اسلام حقیقی، اسلام انقلابی. اسلامی که سربازانش به قدرت اسلحه شهادت مسلح می شدند.

چنین سازمانی با چنین ایدئولوژی مورد بغض و کینه چپی ها و راستی ها و حتی روحانیون مرتجع لبنان قرار گرفت، ولی این سازمان به سرعت پیش می رفت. همانطور که گفتم عده زیادی از جوانان بدبخت و فلک زده شیعه به علت خلایق که وجود داشت به احزاب کمونیست، چپ و سازمانهای چپ فلسطینی پناه می بردند. ولی پس از تأسیس «حرکت محرومین» عده زیادی از این جوانان به اصل و مبداء خودشان بازگشتند و به قول معروف، فرش را، گلیم را، از زیر پای احزاب کشیدند و در هر دهی که یک یا دو نفر از حزب کمونیست وجود داشت، اقلای صد تا دویست نفر از اعضای مؤمن حرکت محرومین فعالیت می کردند.

پس از این مرحله دوم سازماندهی در بین شیعیان، مرحله سوم آغاز شد و آن سازماندهی نظامی بود. لبنان با ایران فرق دارد، لبنان سرزمینی است عشایری و همه مسلح. دست راستی ها - همانطور که گفتم - با چهل هزار جنگنده و اسلحه کافی سیطره خودشان را بر دیگران حفظ می کردند. مقابله با یک سازمان نظامی باید با قدرت نظامی توأم باشد. بنابراین قسمت سوم سازماندهی «حرکت محرومین» تأسیس سازمان نظامی «امل» بود. «امل» از سه کلمه «افوج، مقاومت، لبنانیه» که «الف» از افواج و «م» از مقاومت و «ل» از لبنانیه گرفته شده، یعنی «آرزو»؛ آرزو برای تحقق رسالت اسلامی و حکومت مهدی (عج).

این سازمان از سال ۱۹۷۴ شروع به تعلیم جوانان شیعه کرد و این تعلیم در منطقه بعلبک، در کوهستان های نزدیک به سوریه انجام می گرفت. تعلیماتی که در آن مقاومت فلسطینی با ما همکاری داشت و شخص یاسر عرفات بارها به این مرکز سفر کرد و هنگام فارغ التحصیل شدن دوستان و برادران ما سخنرانی کرد. چند

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

نفر از مربیان فلسطینی در روزهای اول یا سال اول در پایگاه امل به تعلیم و تربیت نظامی دوستان ما مشغول بودند. البته در حال حاضر جوانان «امل» تعلیماتشان خیلی قوی تر از گذشته است و این پایگاه ها را خودشان اداره می کنند. صدها نفر از بهترین جوانان ایرانی ما نیز، در پایگاه های امل در لبنان تربیت نظامی دیدند، سه سال پیش {۱۳۵۶} در مخالفت شدیدی که «منصور قدر» سفیر جاسوس ایران در لبنان علیه امام موسی صدر ابراز داشت و به دولت لبنان شکایت کرد که در بعلبک ۱۸۰ یا ۲۰۰ نفر از جوانان ایرانی در پایگاه «امل» تعلیم می بینند و به مقدار زیادی از حملات و دشمنی های دولت لبنان و مسیحیان برضد امام موسی صدر، مربوط به این قضیه بود.

بدین ترتیب آموزش نظامی «امل» شروع شد، اولین گروه هفتاد نفری از استادان و شاگردان مؤسسه {مدرسه صنعتی جبل عامل} را در دهی به نام «یمونه» در بعلبک به مدت یک هفته تعلیم نظامی دادیم و نتیجه بسیار رضایتبخش بود. آنگاه پس از توافق فتح، مرکز بزرگ تدریس {آموزش نظامی} «امل» در «عین البنیه» حوالی بعلبک زیر نظر مدیرین {مربیان} فتح، برای جوانان «امل» افتتاح شد که نتیجه آن رضایت بخش بود، تا اینکه انفجار مین باعث شهادت ۲۶ نفر از جوانان ما و بیش از هفتاد مجروح گردید. آن مرکز تدریس بسته شد و مرکزی دیگر در «جنتا» باز گردید، که اول زیر نظر فتح اداره می شد، ولی بعد اداره آن را خود جوانان «امل» به دست گرفتند. انفجار اردوگاه بعلبک، سرو صدای زیادی به پا کرد و سازمان را - که مخفی بود- علنی کرد و همه از اطراف به دشمنی برخاستند.

مخالفت های احزاب با حرکت سازماندهی شده امام موسی صدر

مسیحیان و چپی ها هر دو مخالف بودند؛ زیرا می دانستند، اگر طرفداران صدر، سازماندهی شده و جنگنده شوند، دیگر کسی نمی تواند در مقابل قدرت آنان ایستادگی کند. چپی ها تا به آن روز با آقای صدر کاری نداشتند، فکر می کردند، او رجل دین و مثل دیگران ست که گاه گاهی شعارهایی تند می دهد، اما هنگامی که متوجه سازماندهی او و تعلیمات نظامی او شدند، ترس و وحشت آنها بالا گرفت و شروع به کارشکنی و اذیت کردند. ابتدا این کار شکنی ها مخفی بود، ولی بعد که فرصتهای مناسبی یافتند علناً به دشمنی و کینه توزی پرداختند.

حزب کمونیست لبنان پنجاه سال سابقه کار در لبنان داشت، ولی می دید که گروه گروه از جوانان به «حرکت محرومین» می پیوندند. شیعه اصولاً خود را بطور طبیعی جزئی از «حرکت محرومین» به حساب می آورد و لذا گلیم را از زیر پای احزاب چپ کشیده و دیگر مجالی برای آنها باقی نمی گذارد. لذا دشمنان فطرتاً در جستجوی فرصت برای کوبیدن «امل» و امام موسی صدر برآمدند. امام موسی صدر آمده بود که فقر فکری و ایدئولوژیکی و سیاسی و اجتماعی جنوب را پر کند و خلاء را پر کرده بود. دیگر بهانه و میدانی به دست حزب کمونیست نمی داد. حزب کمونیست از فئودال ها و شیوخ خودفروخته خوشش می آمد، گو اینکه در ظاهر به آنها فحش می داد؛ زیرا اینان برای او مجال باز می کردند تا فعالیت بیشتری کند، اما امام موسی همه حربه ها را از آنان گرفته بود و در عمل سیاسی، حتی از آنها تندتر بود و حزب کمونیست و احزاب چپ دیگر را خلع سلاح کرده بود.

حزب کمونیست لبنان در اوایل جنگ های داخلی در «بنت جبیل» جلسه ای داشت (که یک نفر از کادرهای ما خود را در آن جلسه داخل کرده بود) مسئولان

حزب به کادرها می گفتند: «ما باید صدر را تصفیه کنیم، ولی الان موقعیت مناسب نیست. باید منتظر فرصت نشست!» کنگره دانشجویان عرب در همان اوقات در الجزایر برپا می شود، دو نفر از طرف «حرکت محرومین» به کنگره می روند. «هانی الحسین» نماینده فتح نیز در کنگره بود. رئیس کنگره اسامی شرکت کنندگان را می خواند، احزاب کمونیست دنیا همه باهم! به شرکت «حرکت محرومین» اعتراض کرده می خواستند جلسه را ترک کنند، رئیس کنگره اجباراً اسم «حرکت» را حذف می کند! «هانی الحسین» بلند می شود و می پرسد که چرا احزاب کمونیست خواهان چنین امری هستند؟ و اگر جواب قانع کننده ای ارائه ندهند، او جلسه را ترک خواهد گفت. مشاجره ای شدید بین احزاب کمونیست و فتح درمی گیرد، ولی وزنه فتح سنگین تر بود و اعتراض «هانی الحسین» مؤثر واقع می شود و «حرکت محرومین» در جلسه شرکت می کند، نماینده «حرکت محرومین» سخن می گوید، که بسیار عالی بود، و اصلاً حمله ای به حزب کمونیست نبود و بیشتر شرح بدبختی مردم لبنان و لزوم مبارزه برای احقاق حق آنان بود.

در پی جلسه مناقشه ای درمی گیرد و شرکت کنندگان به احزاب کمونیست ایراد می گیرند که آخر این حرف چه بدی داشت که شما این همه جار و جنجال به راه انداختید؟ البته آنها جوابی نداشتند، اما «هانی الحسین» نتیجه گرفت که حزب کمونیست لبنان سابقاً به نام ملت لبنان در کنگره سخن می گفت و خود را نماینده لبنانی ها می نامید، درحالی که وقتی «حرکت محرومین» در کنگره شرکت کند، طبعاً به عنوان نماینده مردم لبنان است، پس دیگر جایی برای حزب کمونیست نمی ماند. لذا آنان با تمام قوا می خواستند که «حرکت محرومین» را از کنگره اخراج کنند تا نقش خود را از دست ندهند. البته این وقایع اوایل سال

۷۵، یعنی ماه‌ها قبل از دخول سوریه و یا اختلافات «نبعه» و «تل زعتر» به وقوع پیوست و ظاهراً در آن روزها احزاب چپ به آقای صدر و «حرکت محرومین» احترام زیادی می‌کردند و حتی نماینده حرکت محرومین در جلسات هفتگی احزاب چپ شرکت می‌کرد. این دو نمونه نشان می‌دهد که حزب کمونیست از ابتدای کار تصمیم به نابودی «حرکت محرومین» و «حرکت امل» و شخص آقای صدر داشته است.

براساس تجاربی که ما در لبنان داریم، بهترین و والاترین جنگندگان لبنان، شیعیان هستند؛ برای اینکه شیعه آدمی است محروم، آدمی است مستضعف. او از مرگ نمی‌ترسد و خون حسینی در عروق جوان شیعه جریان دارد. بنابراین آنگاه که مسلسل به دست می‌گیرد و به وسط خیابان می‌رود، با پنجاه نفر مسیحی یا از ادیان دیگر برابری می‌کند. همچنان که قبلاً ذکر شد، در حال حاضر حتی اکثریت جنگجویان سازمان‌های سنی و کمونیست در بیروت را شیعیان تشکیل می‌دهند. البته خواهید گفت که چرا این جوانان پیش ما نمی‌آمدند؟ جواب خیلی ساده است؛ علت آن عدم امکانات بود. یک جوان شیعه در «شیاح» برای دفاع از خانه اش نیاز به اسلحه داشت، به «سازمان امل» مراجعه می‌کرد و اسلحه می‌خواست و ما اسلحه نداشتیم. به حزب کمونیست می‌رفت، به او اسلحه و پول می‌دادند. جوانان ما نه تنها پولی از ما دریافت نمی‌کردند، بلکه مجبور بودند که به سازمان شهریه بپردازند، در حالی که سازمان‌های دیگر هر کدام پول و اسلحه مجانی می‌دادند. علت اساسی این بود که سازمان‌های چپ هر کدام به دولت اجنبی وابسته بودند و پول و اسلحه دریافت می‌کردند. دولت لیبی، دولت عراق، سوریه، مصر، هر کدام برای خودشان سازمانی و حزبی داشتند و به آنها پول گزاف و اسلحه کافی می‌دادند. ولی «امل» نمی‌خواست که جز در مقابل خدای بزرگ در برابر

هیچ کشور یا هیچ قدرتی تسلیم بشود و به جدّ می گویم در مقابل تنها کمکی که به جوانان شیعه شد، کمک هایی بود که کم و بیش از طرف مراجع و خیرخواهان ایرانی انجام می گرفت و بس.

این سازمان به شدت در مقابل اسرائیل جنگیده و در این راه شهدای زیادی تقدیم کرده است که حماسه ها برانگیخته اند، نبردها کرده اند، که اگر فرصت می بود بعضی از آنها را برای شما شرح می دادم. خود من هفته های مکرر در سنگرها در جنوب لبنان در مقابل اسرائیل جنگیدم، در لحظاتی که هیچ کس نمی توانست تصور کند، لحظه هایی که تانک ها و هواپیماهای اسرائیل حرکت می کردند و به سوی سنگرهای ما می آمدند. آنجا دیگر مرگ بود، شهادت بود، راه گریز نبود، باید آنقدر جنگید تا به شهادت رسید.

از یک طرف رزمندگان «امل» در مقابل فالانژیست ها در شهر بیروت و «زحله» و نقاط دیگر می جنگیدند و در آنجا نیز حماسه ها خلق کردند و از طرف دیگر نیز در مقابل چپی ها و مزدوران عراق و خود فروختگانی که بر اثر اختلافات خط مکتبی، با سازمان «امل» مخالف بودند و ضربه می زدند.

عاقبت هیأت حاکمه لبنان و احزاب چپ و راست از قدرت نمایی شیعیان در تظاهرات بعلبک و صور و ایجاد «حرکت محرومین» و شاخه نظامی آن «امل» به هراس افتادند. بخصوص مسیحیت احساس کرد که امتیازات و تفوق آنها در لبنان در حال فروختن است، لذا دست به کار توطئه ای بزرگ با همکاری اسرائیل شد اسرائیل نیز می خواست، مقاومت فلسطین را نابود سازد.

تاریخچه ای مختصر از مظلومیت شیعیان لبنان

لبنان تصویری از زندگی شیعیان بخت برگشته ای است که از زمان بنی امیه و بنی عباس و ترکان عثمانی و دوران استعمار فرانسه و سپس، سلطه مسیحیت بر

لبنان، همچنان زیر ظلم و ستم بوده و هستند. آنگاه تصور کنید یک جوان شیعه را، که از همه چیز محروم است و نمی تواند به دانشگاه برود نمی تواند درس بخواند، حتی حق ندارد به نظام داخل شود، نمی تواند برای کار به کارخانه ها و یا اداره ای داخل گردد. چه کند؟ به کجا پناه ببرد؟ تنها کار میسر برای او این است که در زمین های خود در جنوب لبنان زراعت کند. عده زیادی از آنان نیز به کار زراعت پرداخته اند. اما اسرائیل جبار و سفاک شب و روز جنوب لبنان را در زیر آتشبارهای سنگین توپخانه خود می کوبد و بمباران های سنگین اسرائیل شهرهای بزرگ آنان را به آتش می کشد و از ۴۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت جنوب لبنان در حال حاضر ۳۰۰,۰۰۰ نفر آواره هستند. آنان خانه و کاشانه خود را رها کرده اند و در بیغوله ها و کنار خیابان ها و مساجد اردوگاه ها زندگی می کنند. این مردم محروم و فقیر دستشان به جایی نمی رسد و متأسفانه بین روحانیت آنان کسانی وجود داشتند که خود را به فئودالها فروخته بودند.

بنابراین یک جوان شیعه در مقابل بزرگترین ظلم ها و ستم ها پناهگاهی می جوید، اما پناهگاهی نمی یابد. سیاستمدارانش فاسد، روحانیونش عده ای فاسد و حکومتش دست نشانده اسرائیل است و خود در کمال فقر و بدبختی زندگی می کند. اسرائیل نیز همه روزه سرزمینش را می کوبد و عده ای را می کشد و هیچ راه علاجی وجود ندارد. در نتیجه می بینیم این شیعیان محروم که دستشان از همه جا قطع شده است، به سوی احزاب کمونیستی روی می آورند؛ زیرا چاره دیگری ندارند.

حزب کمونیست لبنان از پنجاه و چند سال پیش فعالیتی وسیع را شروع کرده است. بیشترین فعالیت این حزب در میان شیعیان محروم و بدبخت است؛ شیعیانی که از همه امتیازات اجتماعی محروم هستند. کسانی که از مکتب خود

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

و دین خود ناامید و بری شده اند و راه فرار می جویند. پیوستن به حزب کمونیست بهترین راهی است که در جلوی آنها گذاشته شده است. بنابراین گروه گروه از جوانان شیعه به این احزاب چپ گرویده اند.

احزاب چپ به علت وجود فقر و فساد رجال دین و ظلم فئودال ها قدرت و شهرتی داشتند. جوانان تحصیل کرده را دور خود جمع می کردند و با شعارهای به ظاهر انقلابی و اشتراکی، دنیایی خیالی و زیبا تجسم می کردند و اغلب یا همه آنها، وابسته به دولت های خارجی یا عامل اجرای سیاست های بیگانه بودند و لبنان را صحنه تضادهای عربی و بین المللی می کردند. مردم نیز با این بازی های سیاسی آشنا بودند و ایمانی به کسی یا حزبی نداشتند، تنها برای کسب پول یا قدرت دنبال یکی از احزاب می آمدند. کادرهای مؤمن در این احزاب بسیار نادر بودند. متأسفانه اکثریت اعضای این احزاب را شیعیان جنوب تشکیل می دادند.^۴

^۴ «حزب کمونیست لبنان» که به رهبری «جورج حاوی» مسیحی بود، اکثریت (۹۵٪) اعضاءش، شیعه های جنوب بودند. اکثریت اعضای «حزب قومی سوری» به رهبری «انعام رعد» و یا «دکتر جورج سعاده» (هر دو مسیحی) نیز شیعه های بدبخت بودند. سازمان های افراطی فلسطینی و حتی «فتح» نیز، عده زیادی از شیعیان را به دور خود جمع کرده بودند. ۳۵۰ تن از ۴۰۰ جنگجوی سازمان ناصری «مرباطون» به رهبری قدار هبندی به نام «ابراهیم قلیات»، که اسلحه های سرشار و پول هنگفت لیبی و کمک فتح و تبلیغات وسیع و بی دریغ در اختیار داشت و به اصطلاح گردن کلفت سنی ها بیروت به شمار می رفت، از شیعه های جنوب بودند که به راستی می جنگیدند و فداکاری می کردند. «قلیات» پول خونشان را می گرفت و در ازای آن مزدی به آنها می پرداخت.

اصولاً این احزاب و سازمان ها، جوانان ساده و پرجوش و خروش را بدون تربیت کافی جلوی دشمن می فرستادند و اکثر آنها کشته می شدند و سازمان مربوطه، اول ماه به ازاء تعداد کشته هایش، از دولت متبوع خود پول دریافت می کرد؛ به این معنی که میان مبارزات آنها و تعداد کشته ها، رابطه ای مستقیم وجود داشت. بنابراین احزاب و سازمان ها از دادن کشته باکی نداشتند، منتها کشته های آنها اکثراً شیعیان بودند.

در لبنان بیش از ۷۲ حزب چپ وجود دارد. هر کشوری، از روسیه شوروی و چین و امریکا، تا مصر و کشورهای عربی در لبنان حزب ها و سازمان هایی دارند. اینان جوانان شیعه را به سوی خود جذب می کند. جوان بدبخت، گرسنه و عقده ای که هیچکس او را نمی پذیرد، اما حزب کمونیست می گوید نزد من بیا، به تو پول ماهانه می دهم، به تو اسلحه می دهم، در مقابل تو در خدمت حزب مبارزه کن. این جوان براساس طرز تفکر خود احساس می کند که معادله مناسبی است، زیرا بنای فکری خود را پیاده می کند و در ضمن نان و آبی و اسلحه ای بدست می آورد.

همین شیوه رذیلانه را ضد انقلاب در کردستان ما پیاده می کرد. از آنجا که خود من در لبنان تجربه داشتم به سرعت و سهولت می توانستم درک کنم که حزب دمکرات و حزب کومله و دیگران، چگونه در کردستان افرادی را به دور خود جمع می کنند، نا امنی بوجود می آوردند و شایعه به پا می کنند، که ارتش می خواهد قریه شما را بمباران کند. جوان کرد بدبخت از ده خود می گریزد، زن و بچه خود را برمی دارد و به کوه می زند. مردی بدبخت، بدون پول، بدون اسلحه در میان کوه ها چه کند؟

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

از حیات خود، از ناموس خانواده خود چگونه پاس داری کند. آنگاه حزب می آید و می گوید من حاضریم که به تو اسلحه بدهم تا از ناموس خود دفاع کنی. همچنین ماهانه به تو پول و نان و برنج و روغن می دهم تا زنده بمانی. مسلم است که این جوان بدبخت خود را به حزب می فروشد و حزب قادر است که این جوانان کرد را از جنوب به شمال و از شمال به جنوب بکشد و علیه ارتش و علیه دولت و پاسداران آنان را به جنگ وادارد. اینها تاکتیک هایی است که احزاب چپ در همه دنیا پیاده کرده اند و در کردستان ما تازگی ندارد.

در لبنان -همچنان که گفتم - احزاب چپ یکی دو تا نیستند. گروه وجود دارد که شرح آنها خواهد آمد. از آنجا که لبنان کشور آزادی است و همه کشورهای عربی دیگر می تواند در آنجا به آزادی فعالیت کنند، حزب داشته باشند، سازمان داشته باشند، اسلحه بیاورند و روزنامه داشته باشند، بنابراین لبنان محل برخورد و درگیری قدرت های بین المللی است. به عنوان نمونه عراق و سوریه با یک دیگر دشمن هستند. سوریه و لیبی با هم بد هستند. سوریه و عربستان سعودی با هم دشمن هستند. هر یک از این کشورها برای خود حزبی و سازمانی در لبنان دارند و پول و اسلحه در اختیار شان می دهند. این احزاب و سازمان ها در داخل لبنان به جان هم می افتند تا برنامه های کشور متبوع خود را پیاده کنند. اما تمام افرادی را که این احزاب چپ، عضوگیری کرده اند، شیعه هستند؛ یعنی کسانی که در حزب وابسته به عراق اسم نویسی کرده اند شیعه هستند و کسانی که در حزب وابسته به سوریه اسم نویسی کرده اند باز هم شیعه هستند، کسانی که در «جبهه الشعبیه» یا در «حزب کمونیست»، و یا در «جبهه دمکراتیه» و احزاب فلسطینی دیگر اسم نوشته اند، اکثریت آنان را شیعیان تشکل می دهند. بنابراین هنگامی که دولت های عربی و قدرتها و ابرقدرت ها، این احزاب را به جان هم

می اندازند، این شیعیان هستند که یکدیگر را می کشند. سربازانی که از این گروه علیه سربازان گروه دیگر می جنگند شیعه هستند. «جرج حاوی» رهبر کمونیست لبنان یک مسیحی است. رهبر «جبهه شعبیه» یک مسیحی مارکسیست بنام «جرج حبش» است. «جبهه دمکراتیه» یک مسیحی دیگر کمونیست است به نام «نایف حواتمه» اما سربازان بدبختی که به صحنه می روند و جان می دهند شیعه هستند، چه این طرف، چه آن طرف.

بنابراین می بینید که براساس یک زیر بنای تاریخی و یک عقده فلسفی که این جوانان را معذب می دارد و از تشیع گریزان می کند، احزاب چپ می آیند و از آنان بهره برداری می کنند. آنگاه دولتهای مختلف این جوانان را به جان هم می اندازند، تا مصالح خود را پیاده کنند.

نمونه ای از جنایتهای احزاب چپ

برای شما چیزی بازگو کنم که دردناک است و هر انسانی را به گریه وا می دارد. همین احزاب چپ، براساس کشته های ماهانه خود از دولت متبوع خویش پول می گیرند. یعنی اگر حزب «بعث» عراق در یک ماه دو بیست کشته داد، از دولت عراق بیست میلیون لیره پول می گیرد و اگر سیصد کشته داد، پول زیادتر می شود. این احزاب خدانشناس - که رهبرانش همچنان که گفتم شیعه نیستند - دین ندارند، شرف ندارند. برای آنها علی السویه است که در این ماه سیصد نفر کشته شود، یا چهار صد نفر. بگذار کشته شوند تا پول زیادتری به جیب آنان ریخته شود. دل آنان نمی سوزد که این جوان شیعه بدبخت، اینچنین آسان جان خود را در این نبرد ها از دست بدهد.

روایت حرکت تشکیلاتی امام موسی صدر در لبنان

خود من در جنوب شرقی بیروت در منطقه «شیاح» منطقه مصیبت زده - شیعیان که بیش از هر منطقه دیگر شهید داده است - در مرکز سازمان «امل» حضور داشتم. یک جوان شیعه به سراغ ما آمد و گفت: «من خانه ام درست در مرز است، یعنی مسیحیان بیست متر آن طرف ترند و چه بسا که به خانه من حمله کنند.» او اسلحه می خواست تا از ناموس خود و پدر و مادر خود دفاع کند، اما سازمان «امل» سازمانی فقیر است، اسلحه ندارد که به کسی بدهد. دولتی پشتیبان آنان نیست که به آنها اسلحه و پول برساند. سازمان «امل» او را رد کرد و گفت: «ای برادر عزیز ما اسلحه به اندازه رزمندگان خود هم نداریم، تا چه رسد که به شما بدهیم». این جوان به سراغ حزب کمونیست رفت که بیست متر آن طرف تر دفتری داشت و فوراً به او یک کلاشینکف دادند و بدون آنکه بپرسند آیا تیراندازی می داند و آئین نبرد را آموخته است، او را به سخت ترین و خطرناک ترین جبهه های نبرد فرستادند. در منطقه «شیاح» قتلگاهی است به نام خیابان «اسعدالاسعد» که بزرگترین و بهترین رزمندگان ما در آنجا شهید شده اند. آنان جوان بی تجربه را که حتی گلنگدن زدن بلد نبود، به صحنه «اسعدالاسعد» فرستادند و او بعد از پنج دقیقه کشته شد.

چنین کاری برای این احزاب تجارت است. با خون چنین جوانانی پول بیشتری از کشور خود دریافت می کنند. آنان دلشان نمی سوزد که این جوان یا هزاران نفر نظیر آنها جان بدهند، کشته شوند و حزب در این ماه اعلام کند که دویست کشته داده است و به ازاء دویست کشته از دولت عراق یا سعودی، یا لیبی پولی دریافت دارد. چنین تجارت های کثیفی بر خون جوانان شیعه، که از روی فقر و دربه دری خود را به آنان می فروشند و چاره دیگری ندارند، انجام می پذیرد. ما خود شاهد این ظلم ها و جنایت ها در لبنان بودیم و هستیم.

یادداشت

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

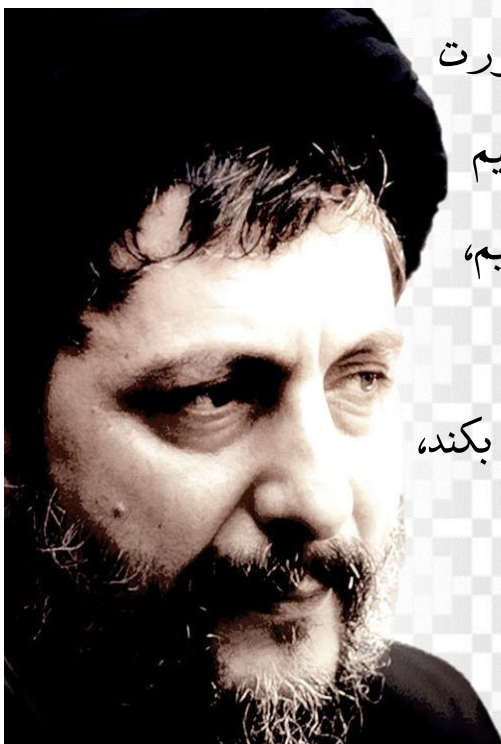
.....

.....

.....

.....

.....



اگر در جامعه‌ای که همه به صورت
دسته‌جمعی کار می‌کنند، بخواهیم
تک روی بکنیم، محکوم به زوالیم،
ضعیفیم و حقیریم.
خداوند اگر بخواهد به ما کمک بکند،
البته، به کار دسته‌جمعی بیشتر
کمک می‌کند، چون
«یدالله مع الجماعه».

بنابراین، برای کار کردن و کار مؤثر کردن باید کار منظم کرد و
کار دسته‌جمعی.



#با ما همراه باشید...

MEZMAR.IR